تفسیر سوره یس

برگرفته از تفسیر
صفوة التفاسير

مؤلف:
محمدعلی صابونی

مترجم:
سیّد محمّد طاهر حسینی

تفسیر سوره‌ی

یٰس

«برگرفته از تفسیر صفوة التفاسیر»

مؤلف:
محمّدعلی صابونی

مترجم:
سیّد محمّدطاهر حسینی



نشر احسان

صابونی، محمدعلی، ۱۹۲۶ - م.
[صفوةالتفاسیر: تفسیر القرآن الکریم، جامع بین الماثور و المعقول. فارسی. برگزیده]
تفسیر سوره‌ی یس "برگرفته از تفسیر صفوة التفاسیر" مؤلف محمدعلی صابونی؛ مترجم محمدطاهر حسینی. -- تهران: احسان، ۱۳۸۴.
۴۷ ص.
ISBN: 964-356-502-5
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. تفاسیر اهل سنت -- قرن ۱۴. ۲. تفاسیر (سوره یس)، الف. حسینی، محمدطاهر، مترجم. ب. عنوان. ج. عنوان: تفسیر صفوة التفاسیر. د. عنوان: صفوة التفاسیر تفسیر القرآن الکریم، جامع بین الماثور و المعقول... و برگزیده.
۷۰۴۲۱۳ص۲ص /۹۸ BP ۲۹۷/۱۷۹
[BP ۱۰۲/۶۸۲] ۱۳۸۴ [۲۹۷/۱۸]
کتابخانه ملی ایران ۸۴-۲۸۳۶۷م

تفسیر سوره‌ی یس برگرفته از تفسیر صفوة التفاسیر

- مؤلف: محمدعلی صابونی
- مترجم: سید محمدطاهر حسینی
- ناشر: نشر احسان
- تیراژ: ۶۰۰۰ جلد
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۴
- چاپ: چاپخانه فردین
- قیمت: ۵۰۰ تومان

فروشگاه شمارهٔ ۱: تهران - خیابان انقلاب - روبروی دانشگاه - مجتمع فروزنده - شمارهٔ ۴۰۶ - تلفن: ۶۶۹۵۴۴۰۴
فروشگاه شمارهٔ ۲: تهران - خیابان ناصر خسرو - کوچه حاج نایب - شمارهٔ ۱/۱۱ - تلفن: ۳۳۹۰۲۷۵۰
صندوق پستی: تهران ۳۸۵ - ۱۱۴۹۵



نشر احسان

ISBN: 964-356-502-5
شابک: ۹۶۴-۳۵۶-۵۰۲-۵

بسم الله الرحمن الرحيم

۳۶ سوره‌ی یٓس در مکه نازل شده و شامل ۸۳ آیه می‌باشد.

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی «یسٓ» مکی است و سه موضوع اساسی را در بردارد، که عبارتند از: «ایمان به زنده شدن و حشر، داستان اهل قریه و دلایل و براهین بر یگانگی پروردگار عالمیان».

* سوره با قسم به قرآن در مورد درستی وحی و صدق رسالت حضرت محمدﷺ شروع شده است. بعد از آن بحث کفار قریش را پیش کشیده است که در گردنکشی و گمراهی غرق شده بودند و سرور پیامبران، محمد بن عبدالله را تکذیب می‌کردند. لذا عذاب و انتقام خدا آنان را فرا گرفت.

* بعد از آن طبق روش قرآن در به‌کارگیری قصه‌ها برای پند و عبرت، داستان اهل قریه‌ی «انطاکیه» را مطرح می‌کند که پیامبران را تکذیب کردند، تا قریش از عاقبت تکذیب وحی و رسالت برحذر باشند.

* وضع دعوتگر با ایمان، «حبیب نجار» را بازگو می‌کند که قوم خود را اندرز داد، اما او را به قتل رساندند و خدا او را در بهشت جای داد، ولی خدا به مجرمین فرصت نداد، بلکه فریاد و صدایی شدید و بنیان برانداز آنها را در ربود و هلاک نمود.

* سوره دلایل قدرت و یگانگی «خدا» را در این گیتی پر از شگفتی مورد بحث قرار داده، از منظره‌ی سرزمین خشکی که حیات در آن می‌دمد شروع کرده،

آنگاه از منظره‌ی شب که روز از آن جدا می‌شود و به صورت بسیار تاریک درمی‌آید سخن گفته است. سپس منظره‌ی آفتاب را مطرح کرده است که به قدرت خدا در فلک و مدار خود در حرکت است و هرگز از آن تخطی نمی‌کند. بعد از آن وضع ماه را پیش کشیده است که در منازل خود درجات را می‌پیماید. بعد از آن کشتی بارگیری شده را مورد بحث قرار داده است که نسل‌های اولیه‌ی بشر را دربردارد. تمام اینها دلایل روشن بر قدرت خدای عزوجل می‌باشند.

* بعد از آن به بحث درباره‌ی قیامت و هول و هراسش پرداخته و موضوع دمیدن نفخ را پیش کشیده و از نفخه‌ی حشر و نشر سخن به میان آورده است که در خلال آن انسان‌ها از قبر برمی‌خیزند، و درباره‌ی اهل بهشت و اهل دوزخ داد سخن داده و تفاوت مؤمنان و تبهکاران را در آن روز پر هراس یادآور شده است که نیکبختان در باغ‌های پرنعمت مستقر می‌شوند و شقاوتمندان در درک دوزخ جا می‌گیرند.

* سوره با بحث در مورد یک موضوع اساسی، یعنی موضوع «بعث و جزا» و اقامه‌ی دلایل و برهان پیرامون تحقق آن خاتمه می‌یابد.

نامگذاری سوره: این سوره به «سوره‌ی یس» موسوم است؛ چون خدای متعال سوره‌ی شریف را با آن افتتاح کرده است و افتتاح سوره با آن نشان‌دهنده‌ی اعجاز قرآن است.

فضیلت سوره: پیامبر ﷺ فرموده است: «هر چیزی قلبی دارد و قلب قرآن عبارت است از سوره‌ی یس، آرزو می‌کنم در قلب یکایک امتم جا بگیرد.»[۱]



۱- بزار آن را روایت کرده است.

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿يس ﴿١﴾ وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ﴿٢﴾ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٣﴾ عَلَىٰ صِرَاطٍ
مُسْتَقِيمٍ ﴿٤﴾ تَنزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿٥﴾ لِتُنذِرَ قَوْماً مَا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ
غَافِلُونَ ﴿٦﴾ لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَايُؤْمِنُونَ ﴿٧﴾ إِنَّا جَعَلْنَا فِي
أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالاً فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُم مُقْمَحُونَ ﴿٨﴾ وَ جَعَلْنَا مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ
سَدّاً وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَايُبْصِرُونَ ﴿٩﴾ وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ
ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَايُؤْمِنُونَ ﴿١٠﴾ إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ
بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ كَرِيمٍ ﴿١١﴾ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ
آثَارَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ ﴿١٢﴾ وَ اضْرِبْ لَهُم مَثَلاً أَصْحَابَ
الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿١٣﴾ إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ
فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُرْسَلُونَ ﴿١٤﴾ قَالُوا مَا أَنتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَ مَا أَنزَلَ الرَّحْمٰنُ مِن
شَيْءٍ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ ﴿١٥﴾ قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ ﴿١٦﴾ وَ مَا عَلَيْنَا
إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿١٧﴾ قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَمْ تَنتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم
مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٨﴾ قَالُوا طَائِرُكُم مَعَكُمْ أَئِنْ ذُكِّرْتُم بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ ﴿١٩﴾
وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَىٰ قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ﴿٢٠﴾ اتَّبِعُوا
مَن لَايَسْأَلُكُمْ أَجْراً وَ هُم مُهْتَدُونَ ﴿٢١﴾ وَ مَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَ إِلَيْهِ
تُرْجَعُونَ ﴿٢٢﴾ ءَأَتَّخِذُ مِن دُونِهِ آلِهَةً إِن يُرِدْنِ الرَّحْمٰنُ بِضُرٍّ لَاتُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ
شَيْئاً وَلَا يُنقِذُونِ ﴿٢٣﴾ إِنِّي إِذاً لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٢٤﴾ إِنِّي آمَنتُ بِرَبِّكُمْ
فَاسْمَعُونِ ﴿٢٥﴾ قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ
جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ﴿٢٧﴾ وَ مَا أَنزَلْنَا عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِن جُندٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ
مَا كُنَّا مُنزِلِينَ ﴿٢٨﴾ إِن كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ ﴿٢٩﴾ يَا حَسْرَةً
عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِم مِن رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُونَ ﴿٣٠﴾ أَلَمْ يَرَوْا كَمْ

أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِنَ ٱلْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَايَرْجِعُونَ ﴿٣١﴾ وَ إِن كُلٌّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ ﴿٣٢﴾

از آیه‌ی (۱) تا آخر آیه‌ی (۳۲)

* * *

معنی لغات: ﴿**أغلالا**﴾ جمع غل به‌معنی زنجیری‌است که بر دست می‌بندند. دستبند. ﴿**مقمحون**﴾ سر را بلند کرده و چشم‌ها را برهم نهند و فرو بندند. اهل لغت می‌گویند: إقماح، یعنی سر را بلند کرد و چشمش را فرو بست. گفته می‌شود: «**أقمح البصير**» یعنی شتر بر سر آبشخور سرش را بلند کرد و چشمانش را بست و از خوردن آب امتناع ورزید.[1] «بِشر» در توصیف کشتی می‌گوید:

و نحن علی جوانبها قعود نغضّ الطرف کالإبل القماح[2]

«ما در اطراف کشتی نشسته بودیم و همچون شتری که سرش را بالا می‌گیرد و چشمانش را می‌بندد، چشمانمان را بسته بودیم».

﴿**سدا**﴾ مانع و حایل بین دو چیز. ﴿**فعززنا**﴾ تقویت کردیم. ﴿**تطيرنا**﴾ به شگون بد گرفتیم، و بدیمن می‌دانیم. ﴿**خامدون**﴾ خاموش و مرده شدند، همچنان که آتش خاموش می‌شود.

تفسیر: ﴿**يٓس**﴾ حروف مقطعه‌ی اوایل سوره‌ها اعجاز قرآن را یاد آورند و بیانگر این مطلب هستند که قرآن از این حروف هجایی که با آن آشنایی دارند و با آن سخن می‌گویند، ترکیب یافته است. ولی نظم و ترتیب عجیب آن دلیل بر این است که از جانب خدا آمده است.[3] ابن‌عباس گفته است: «یس» در لهجه‌ی «طیّ» به معنی «ای انسان» است. و عده‌ای نیز می‌گویند: یکی از نام‌های پیامبر

۱ـ به قاموس محیط ماده‌ی «قمح» نگاه کن. ۲ـ تفسیر طبری ۸/۱۵.
۳ـ به اول سوره‌ی بقره مراجعه شود.

است. و دلیل آنان گفته‌ی ﴿إنك لمن المرسلين﴾ است. و به گفته‌ی ابوبکر وراق یعنی «ای سرور بشر».[1] ﴿و القرآن الحکیم﴾ قسم و سوگندی است از جانب خدا، و «الحکیم» یعنی محکم و استواری که تغییر و تبدیل بر آن عارض نمی‌شود و تناقض و ناروایی آن را فرا نمی‌گیرد. قرطبی گفته است: یعنی در نظم و معانیش استوار است و خللی در آن رخ نمی‌دهد.[2] ابوسعود گفته است: یعنی متضمن حکمت است و یا از لحاظ نظم اعجازانگیزش گویای حکمت است و شگفتی‌های حکمت را در بر دارد.[3] خلاصه‌ی کلام این‌که خدا به این کتاب استوار که نظم و معانی بدیع و محکم و اعجازانگیز در بر دارد و شرایع و احکامش به آخرین درجه‌ی بلاغت و رسایی رسیده، سوگند یاد کرده است که محمد ﷺ از جانب او پیامبر است. در این قسمت تعظیم و احترام ومنزلت پیامبر به طور شایسته آمده است: ﴿إنك لمن المرسلين﴾ جواب قسم است: یعنی ای محمد! به طور یقین تو از جانب پروردگار جهانیان برای هدایت خلق آمده‌ای و جزو پیامبران هستی. ابن‌عباس گفته است: کفار قریش می‌گفتند: تو پیامبر نیستی و خدا تو را نزد ما نفرستاده است. لذا خدا به قرآن عظیم قسم یاد کرده است که محمد از جمله‌ی پیامبران است.[4] ﴿علی صراط مستقیم﴾ تو بر طریقه و منهجی راست و درست قرار داری که در آن انحراف و کژی موجود نیست که عبارت است از دین اسلام؛ یعنی دین پیامبران پیشین که ایمان و یکتاپرستی را آوردند. طبری گفته است: یعنی همان‌طور که قتاده گفته است؛ بر مسلکی از هدایت قرار دارد که کجی در آن موجود نیست و عبارت است از دین اسلام،

۱ـ قرطبی ۱۵/۵. ۲ـ قرطبی ۱۵/۴.
۳ـ ابوسعود ۴/۲۴۷.
۴ـ قرطبی ۱۵/۵، طبری این مطلب را از قشیری نقل کرده است.

همچنان که قتاده می‌گوید.[۱] و نکره آوردن آن برای تفخیم و تعظیم است.[۲] ﴿تنزیل العزیز الرحیم﴾ این قرآن هدایت‌دهنده از جانب پروردگار باعزت نازل شده است که در ملک خود مقتدر است و نسبت به مخلوق خود مهربان است. ﴿لِتنذر قوما ما أنذر آباؤهم﴾ تا به وسیله‌ی این قرآن قومی را برحذر بداری که به سبب به دراز کشیدن زمان فترت، پیامبر و کتابی بر آنان نیامده است. منظور از انذار این است که آنها را از عذاب خدا بترساند. ﴿فهم غافلون﴾ بدین سبب آنها از هدایت و ایمان غافلند و در تاریکی شرک و بت‌پرستی دست و پا می‌زنند. بعد از آن معلوم کرده است که آنها به سبب اصرارشان بر کفر و تکذیب پیامبران مستحق عذابند و می‌فرماید: ﴿لقد حق القول علی أکثرهم فهم لایؤمنون﴾ لام پیش درآمد قسم است. یعنی به خدا قسم به سبب اصرار آنان بر کفر و انکار، عذاب دوزخ بر اکثر آن جماعت مشرک مقرر شده است؛ زیرا تحت‌تأثیر یادآوری و برحذر داشتن قرار نگرفتند، پس به همین سبب به آنچه آورده‌ای ایمان نمی‌آورند. بعد از آن خدا سبب ترک ایمان آنها را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿إنا جعلنا فی أعناقهم أغلالا فهی إلی الأذقان فهم مقمحون﴾ حال مشرک را در گمراهی به حال انسانی تشبیه کرده است که زنجیر و دستبند در دست دارد و دستش را به گردن آویخته و در همان حال سر را به طرف آسمان گرفته و آن را پایین نمی‌آورد. در جلالین گفته است: این تمثیل است. منظور این است که آنها ایمان را نمی‌پذیرند و در مقابلش سر خم نمی‌کنند.[۳] ابن‌کثیر گفته است: معنی آیه چنین است: ما این جماعت محکوم به شقاوت را مانند فردی قرار داده‌ایم که زنجیری در گردن دارد و دستش در زیر چانه به گردن بسته شده

۱ـ طبری ۹۷/۲۲.
۲ـ الانتصاف علی الکشاف ۲/۴.
۳ـ تفسیر جلالین ۳۱۸/۳.

است[۱] و به ناچار سر را بالا گرفته و به صورت «مقمح» درآمده است. «مقمح» یعنی آن‌که سرش را بالا گرفته است و با ذکر زنجیری که در گردن نهاده می‌شود از ذکر زنجیری که در دست نهاده می‌شود بسنده کرده است؛ چون غل به زنجیری که در دست و گردن نهاده می‌شود معروف است.[۲] ابوسعود گفته است: حال آنها را به حال انسانی تشبیه کرده است که زنجیر در گردن دارد. ﴿**فهی إلی الأذقان**﴾ زنجیرها به چانه‌ها منتهی می‌شوند، پس فرصت نمی‌دهند به حق بنگرند و نمی‌توانند گردن به طرف حق برگردانند. سر را خم نمی‌کنند، چشم‌ها را می‌بندند به طوری که تقریبا حق را نمی‌توانند ببینند و یا به طرفش بنگرند.[۳] ﴿**و جعلنا من بین أیدیهم سداً و من خلفهم سدا**﴾ ابوسعود گفته است: این دنباله و مکمّل تمثیل است. یعنی در مقابلشان سد و مانعی بس بزرگ قرار داده‌ایم، و همچنین در پشت سرشان مانعی قرار داده‌ایم. ﴿**فأغشیناهم فهم لایبصرون**﴾ به وسیله‌ی آن، دو پرده بر چشمان آنها قرار داده‌ایم، به همین سبب آنها اصلا چیزی را نمی‌بینند؛ زیرا آنها در بین دو سد عظیم از جهالت و گمراهی محصور شده‌اند و از نگاه کردن و تعمق در دلایل و آیات محرومند.[۴] مفسران گفته‌اند: تمام اینها بیانگر آن است که راه ایمان بر آنان مسدود شده است و به افرادی تشبیه شده‌اند که راه رسیدن به مقصود از آنها مسدود شده است و نمی‌توانند به مقصود راه یابند.[۵] ﴿**و سواء علیهم أأنذرتهم أم لم تنذرهم لایؤمنون**﴾ و آنان را چه بیم دهی و چه بیم ندهی برای آنان یکسان است؛ زیرا یادآوری و زنگ‌خطر و باز دارنده‌ها برای افرادی که گمراهی، پرده‌ای تیره بر عقلشان کشیده، و سرکشی و عصیان در قلبشان لانه کرده است، سودی ندارد. ﴿**لایؤمنون**﴾ آنها به همین

۱ـ ذقن مفرد «أذقان» و محل تلاقی دو فک است. چانه.

۲ـ ابن‌کثیر ۳/۱۵۵.

۳ـ ابوسعود ۴/۲۴۸.

۴ـ ابوسعود ۴/۲۴۹.

۵ـ صاوی ۳/۳۱۹.

سبب ایمان نمی‌آورند؛ زیرا برحذر داشتن، قلب مرده را زنده نمی‌کند، بلکه فقط قلب زنده آمادگی پذیرفتن ایمان را دارد. بدین‌ترتیب خاطر پیامبرﷺ را تسلی داده، و حقیقت سرکش و طغیان نهفته در نهاد آنان را برملا و کشف می‌سازد. ﴿إنما تنذر من اتبع الذکر﴾ برحذر داشتن فقط برای شخصی مفید است که به قرآن ایمان داشته باشد و به آن عمل کند. ﴿و خشي الرحمن بالغیب﴾ و بدون این‌که خدا را ببیند، از او بترسد. ابوحیان گفته است: ﴿و خشي الرحمن﴾ یعنی از خدایی می‌ترسد که به مهربانی و رحیمی متصف است. رحمت موجب امید است اما با این‌که از رحمتش آگاه است باز از او می‌ترسد، می‌ترسد نعمتش را از او بازگیرد. و معنی «بالغیب» یعنی در خفا و خلوت، و در وقتی که انسان از دید دیگری پنهان است.[1] ﴿فبشره بمغفرة و أجر کریم﴾ چون از برحذر داشتن بهره گرفته است شایسته است به او مژده بدهند. یعنی ای محمد! به او مژده‌ای بزرگ بده که خدا گناهان او را می‌بخشاید، و در آخرت پاداشی کریمانه در باغ‌های پرنعمت به او می‌دهد. ابن‌کثیر گفته است: ﴿أجر کریم﴾ یعنی پاداشی بسیار و فراخ، نیکو و زیبا که فقط در بهشت فراهم است.[2] بعد از این‌که خدا مسأله‌ی رسالت را یادآور شد، مسأله‌ی حشر و نشر را خاطرنشان ساخته و می‌فرماید: ﴿إنا نحن نحی الموتی﴾ ما مرده‌ها را برای حساب و جزا از قبرشان زنده می‌کنیم. ﴿و نکتب ما قدموا و آثارهم﴾ طبری گفته است: یعنی آنچه را در دنیا اعم از اعمال صالح و ناصالح از پیش فرستاده‌اند، می‌نویسیم. ﴿و آثارهم﴾ یعنی گام‌هایشان به سوی مسجد.[3] در حدیث از جابر روایت شده که گفته است: «بنوسلمه خواستند در نزدیک مسجد سکنی گزینند که در آنجا فضای باز بود،

۱ـ البحر ۷/۳۲۵.
۲ـ ابن‌کثیر ۱۳/۱۵۶.
۳ـ طبری ۲۲/۹۹.

آنگاه پیامبرﷺ آگاه شد. پیامبرﷺ گفت: ای بنوسلمه! در جای خود بمانید ـ دوبار آن را تکرار کرد ـ که گام‌هایتان نوشته می‌شود». آنگاه گفتند: اگر به نزدیک مسجد منتقل می‌شدیم، مسرور نمی‌گشتیم».[۱] ﴿و کل شیء أحصیناه فی إمام مبین﴾ و هر چیز و هر امری از امور را در کتابی نوشته یعنی در صحیفه و نامه‌ی اعمال ثبت کرده‌ایم. مانند ﴿یوم یدعوا کل أناس بإمامهم﴾ یعنی نامه‌ی اعمالشان که بر اعمال خیر یا شر آنها گواهی می‌دهد. و مجاهد و قتاده گفته‌اند: محل ثبت عبارت است از لوح المحفوظ.[۲] و ابوحیان گفته است: ﴿و نکتب ما قدموا﴾ یعنی آمار آن را برمی‌داریم و می گیریم. از این رو احاطه‌ی علم خود بر اعمال آنان را به کتابت تعبیر کرده است که وسیله‌ی ضبط اشیاء می‌باشد.[۳] بعد از آن خدا داستان اهل قریه را که پیامبران را تکذیب کردند و در نتیجه خدا به وسیله‌ی صدایی گوش‌خراش آنان را به دیار نیستی فرستاده، آورده است و می‌فرماید: ﴿واضرب هم مثلا أصحاب القریة﴾ داستان و قصه‌ی اصحاب القریه، «انطاکیه» را که در غرابت و شگفتی به صورت مثل بر زبان‌ها قرار دارد برای قومت که تو را تکذیب می‌کنند، بازگوی. ﴿إذ جاءها المرسلون﴾ زمانی که پیامبرانی از جانب ما نزد آنها آمدند تا آنان را هدایت کنند. قرطبی گفته است، این قریه «انطاکیه» بود. و بنا به قول عموم مفسران خدا سه پیامبر به نام‌های «صادق»، «مصدق» و «شمعون» نزد آنها فرستاد، و به پیامبرﷺ دستور داد آنها را از گرفتار شدن به سرنوشت اهل قریه که سه پیامبر از جانب خدا برای آنان مبعوث شد، برحذر بدارد. و بنا به قولی آنها قاصدان و پیامبران عیسیؑ

۱ـ اخراج از مسلم.

۲ـ راجح همان است که ما آورده‌ایم که به معنی نامه‌ی اعمال است، و ابن‌کثیر نیز آن را پسندیده است.

۳ـ البحر ۷/۳۲۵.

بودند.[۱] ﴿إذ أرسلنا إليهم اثنين فكذبوهما﴾ آنگاه که دو پیامبر را نزد آنان فرستادیم، اما با تکذیب آنها روبرو شدند. ﴿فعززنا بثالث﴾ آنها را به پیامبر سوم تقویت کردیم. ﴿فقالوا إنا إليكم مرسلون﴾ گفتند: ما از جانب خدا برای هدایت شما اعزام شده‌ایم. ﴿قالوا ما أنتم إلا بشر مثلنا﴾ گفتند: شما بر ما برتری ندارید، و جز افرادی مانند ما چیزی نیستید، پس چگونه خدا به شما وحی کرده است نه به ما؟ ﴿و ما أنزل الرحمن من شيء﴾ خدا وحی و رسالتی را نازل نکرده است. ﴿إن أنتم إلا تكذبون﴾ شما در مورد ادعای رسالت جز جمعی دروغگو، چیزی نیستید. ﴿قالوا ربنا يعلم إنا إليكم لمرسلون﴾ پیامبران در جواب آنها گفتند: خدا می‌داند که ما پیامبران خدا هستیم و به میان شما فرستاده شده‌ایم. و اگر جمعی دروغگو باشیم به شدیدترین وجه از ما انتقام می‌گیرد. ابن‌جوزی گفته است: در اینجا جواب را با لام مؤکد کرده است: ﴿لمرسلون﴾؛ چون در جواب منکران آمده است. به خلاف محل اول که خبر محض است.[۲] ﴿و ما علينا إلا البلاغ المبين﴾ جز این‌که رسالت خدا را به شیوه‌ای روشن و جلی و بدون ابهام به شما ابلاغ کنیم، چیزی بر ما نیست، آنگاه اگر ایمان آوردید نیکبختی از آن شماست و اگر تکذیب کردید شقاوت و بدبختی نصیب شما می‌شود. ابوحیان گفته است: این بیان متضمن وعید است. و بلاغ را به ﴿المبين﴾ توصیف کرده است؛ چرا که «تبلیغ» را با آیات دال بر درستی اعزام و ارسال تبیین کردند. و معجزاتی که در این داستان از آنها استفاده شده است از قبیل بینا کردن کور مادرزاد و شفا دادن ابرص و زنده کردن مرده، نیز بیشتر «تبلیغ» را واضح‌تر و روشن‌تر کرده

۱ـ قرطبی ۱۴/۱۵ و به دلیل گفته‌ی ﴿ما أنتم إلابشر مثلنا﴾. این نظر که می‌گوید آنها فرستادگان عیسی بودند، مرجوح است؛ چون چنین گفته‌ای در مقابل کسی گفته می‌شود که خود را پیامبر خدا معرفی کند. در التسهیل نیز چنین آمده است.

۲ـ التسهیل ۳/۱۶۱.

است.[۱] ﴿قالوا إنا تطیرنا بکم﴾ مردم قریه گفتند: ما وجود شما و دعوت ناپسندتان به ایمان و ترک پرستش بت‌ها را به فال بد می‌گیریم و آن را نحس و بدیمن می‌دانیم. مفسران گفته‌اند: علت نحس و بدیمن دانستن پیامبران از جانب آنها این بود که پیامبران آنان را به دینی غیر از دین مرسوم می‌خواندند و آن را بیگانه و غریب می‌دانستند و از دیدگاه منحرفانه‌ی آنان زشت و نفرت‌انگیز می‌آمد، از این رو هر کس دعوت به چنین دینی می‌کرد او را نحس می‌دانستند و می‌گفتند: از آنچه ما را بدان می‌خوانید به خدا پناه می‌بریم.[۲] بعد از آن پیامبران را تهدید کرده و گفتند: ﴿لئن لم تنتهوا﴾ اگر از گفته‌ی خود و دعوت ما به دین یکتاپرستی. و رها کردن دین خود، دست برندارید، ﴿لنرجمنکم و لیمسنکم منا عذاب ألیم﴾ شما را تا سرحد مرگ سنگسار می‌کنیم و به بدترین وجه شما را به قتل می‌رسانیم. ﴿قالوا طائرکم معکم﴾ پیامبران به آنها گفتند: بدیمنی و نحسی به سبب ما نیست، بلکه بدشگونی و نحسی از خود شما بوده و ناشی از کفر و گمراهی و اعمال نادرست خودتان می‌باشد. ﴿أئن ذکرتم﴾ شرطی است که جوابش به قرینه‌ی دلالت سیاق کلام حذف شده است. یعنی آیا اگر ما به شما تذکر بدهیم و نصیحت کنیم و شما را به توحید خدا دعوت کنیم، ما را بدیمن و نحس می‌پندارید و ما را به سنگباران کردن و عذاب تهدید می‌کنید؟ ﴿بل أنتم قوم مسرفون﴾ موضوع آن‌طور که شما گمان برده‌اید نیست، بلکه شما جماعتی هستید که به اسراف و زیاده‌روی در نافرمانی و تبهکاری عادت دارید. بدین‌ترتیب آنها را توبیخ و سرزنش می‌کنند. ﴿وجاء من أقصا المدینة رجل یسعی﴾ و از دورترین نقطه‌ی شهر مردی به نام «حبیب نجار» دوان دوان خود را رساند. ابن‌کثیر گفته است: مردم قصد کشتن پیامبران را کردند. آنگاه یک نفر از دورترین نقطه‌ی شهر

۱ـ البحر ۷/۳۲۷.
۲ـ شیخ زاده ۳/۱۲۵.

به شتاب آمد، تا آنها را از تصمیم خود منصرف نماید. این مرد «حبیب نجار» بود و شغلش حریربافی بود. اهل احسان و صدقه بود و نصف درآمدش را صدقه می‌داد.(۱) قرطبی گفته است: حبیب مردی جذامی بود. در دورترین نقطه‌ی شهر منزل داشت، و مدت هفتاد سال بود که به عبادت بت‌ها می‌پرداخت و از آنها التماس می‌کرد، شاید به او رحم کنند و مصیبتش را برطرف نمایند. اما التماس را اجابت نکردند. پس وقتی پیامبران را دید و او را به سوی خدا خواندند، گفت: دلیلی دارید؟ گفتند: بله، ما از خدای توانای خود مسألت می‌نماییم که سلامتی را به شما باز دهد. گفت: این امری است عجیب، من هفتاد سال است از این خدایان التماس می‌کنم که مرا شفا بدهند، اما نتوانسته‌اند، پس چگونه خدای شما آن را در یک روز شفا می‌دهد؟ گفتند: آری! خدای ما بر همه چیز قادرست. و این خدایان نه سودی می‌دهند و نه زیانی می‌رسانند. او ایمان آورد و آنها از خدا التماس کردند، و خدا او را شفا داد. پس وقتی قومش قصد کشتن پیامبران را کردند، با عجله خود را رساند و چیزی را بر زبان آورد که قرآن آن را بازگفته است:(۲) ﴿**قال یا قوم اتبعوا المرسلین**﴾ گفت: ای قوم! از پیامبران گرامی پیروی کنید که شما را به یگانگی خدا می‌خوانند. از این جهت گفته است: ﴿**یا قوم**﴾ که قلب آنها را به دست آورد و آنها را به قبول نصیحت متمایل کند. سپس به عنوان تأکید و بیان سبب، سخن را تکرار کرده و می‌گوید: ﴿**اتبعوا من لایسألکم أجرا و هم مهتدون**﴾ از آن پیامبران صادق و مخلص پیروی کنید که در مقابل ایمان آوردن و هدایت شما اجرتی از شما نمی‌خواهند. و آنان بر راه هدایت قرار دارند و در مورد آنچه شما را به سویش می‌خوانند که عبارت است از

۱ـ مختصرابن‌کثیر ۱۵۹/۳. از ابن‌عباس روایت است که نام آن مرد «حبیب نجار» بود.
۲ـ قرطبی ۱۸/۱۵، این روایت وهب است که قرطبی آن را ذکر کرده است.

یگانگی خدا، دارای بصیرتند. ﴿و مالی لا أعبد الذی فطرنی و إلیه ترجعون﴾ در ارشاد آنان نرمش و لطف نشان داد و انگار به خود اندرز می‌دهد و برای آنان نیز همان چیز را می‌خواهد که برای خود می‌خواهد، و متضمن نوعی سرزنش است مبنی بر این‌که عبادت خالق خود را رها کرده‌اند. یعنی چه چیزی مرا از پرستش خالقم بازمی‌دارد که مرا ابداع کرده است و سرانجام شما نزد او برمی‌گردید و بعد از مرگ هر کس را مطابق عملش پاداش یا کیفر می‌دهد؟ ﴿أأتخذ من دونه آلهة﴾ استفهام انکاری است. یعنی چگونه غیر از خدا، خدایانی را پرستش کنم که به حال پرستنده‌ی خود سود و زیانی ندارند؟ ﴿إن یردن الرحمن بضر لاتغن عنی شفاعتهم شیئاً﴾ آنها خدایان حقیر و بی‌ارزشند که اگر خدا بخواهد به من زیانی برسد و آنها برای من شفاعت کنند، شفاعتشان برای من سودی ندارد و آنها نمی‌توانند مرا نجات بدهند؛ چرا که آنها سنگ‌هایی هستند که نه می‌شنوند و نه سودی می‌بخشند و نه شفاعتی می‌کنند؟ ﴿و لاینقذون﴾ و قادر نیستند مرا از عذاب برهانند. ﴿إنی إذا لفی ضلال مبین﴾ من اگر غیر خدا را پرستش کنم و بت‌ها را به عنوان خدایان برگیرم، آشکارا زیانمند می‌باشم. و بعد از اندرز و تذکر دادن، اسلام خود را اعلام و ایمان خود را علنی کرده و گفت: ﴿إنی آمنت بربکم فاسمعون﴾ من به خدایتان که شما را خلق کرده است ایمان آوردم، پس شما گفته‌ی مرا بشنوید و اندرزم را عملی کنید. مفسران گفته‌اند: بعد از این‌که به آنها چنان گفت و ایمان خود را علنی کرد، همگی بلافاصله به سوی او هجوم آوردند و او را کشتند، و هیچ‌کس نبود آزار آنها را از او دفع کند.[۱] طبری گفته است: به روی او پریدند و او را زیر لگد گرفتند تا جان سپرد. و عده‌ای نیز می‌گویند: او را تا مرگ سنگ‌باران کردند.[۲] ﴿قیل ادخل الجنة﴾ بعد از این‌که به شهادت رسید،

۱ـ مختصر ۱۵۹/۳.
۲ـ قرطبی ۱۰۴/۲۲.

خدا به او گفت: در مقابل صدق ایمان و نائل آمدنت به شهادت با شهیدان به بهشت داخل شو. ابن‌مسعود گفته است: آنها او را زیر پا گرفتند تا روده‌هایش از عقب بیرون ریخت. و خدا به او گفت: داخل بهشت شو. آنگاه وارد بهشت شد و از روزی‌های آن برخوردار شد و خدا ناخوشی و سختی و خستگی و اندوه دنیا را از او دور کرد.[۱] ﴿**قال یا لیت قومی یعلمون بما غفرلی ربی و جعلنی من المکرمین**﴾ بعد از این‌که وارد بهشت شد و اکرام و بخشش خدا را در مقابل ایمان و شکیبایی خود مشاهده کرد، آرزو کرد که قومش از وضع او باخبر شوند، تا از نیکی فرجامش آگاهی یابند و گفت: ای کاش! قوم من می‌دانستند خدا به چه سببی گناهان مرا بخشیده و بهشت پرنعمت را به من عطا کرده است؟ ابن‌عباس گفته است: در حال حیات و بعد از مرگ قوم خود را نصیحت کرده است.[۲] ابوسعود گفته است: از این رو آرزو کرد قومش از حال او باخبر شوند که بر مبنای روش اولیا با دشمنانشان آنان را به توبه از کفر و ورود به ایمان و کسب ثواب وادار کرده باشد.[۳] ﴿**و ما أنزلنا علی قومه من بعده من جند من السمآء و ما کنا منزلین**﴾ بعد از او سربازانی از آسمان بر قومش نازل نکردیم. این بیان تحقیر و ناچیزی حال آنان را نشان می‌دهد. ﴿**إن کانت إلا صیحة واحدة فإذا هم خامدون**﴾ کیفر آنها جز یک فریاد نبود که جبرئیل بر آنان برکشید فوراً عموم آنها مردند و بدون حرکت گشتند و نفسهایشان سرد شد و مانند آتش خاموش گشتند. مفسران گفته‌اند: آیه متضمن تحقیر نابودی آنها می‌باشد؛ چون آنها حقیرتر و ناچیزتر از آنند که خدا برای نابودیشان فرشتگان را مأمور کند. روایت است: بعد

۱ـ مختصر ۳/ ۱۶۰.

۲ـ این نظر ابن‌عباس است و صاحب کشاف گفته است: در حدیث مرفوع آمده است «نصح قومه حیاو میتا»، می‌گویم: مشهور آن است که این گفته‌ی ابن‌عباس می‌باشد.

۳ـ ابوسعود ۴/ ۲۵۲.

از قتل «حبیب نجار» خدا عصبانی شد و انتقام آنها را تعجیل کرد. به جبرئیل فرمان داد بر آنان فریاد بکشد، او هم بانگ برآورد و همه از دم مردند. پس وسیله‌ی نابودی آنها را نعره قرار داد. پس از آن خدا فرمود: ﴿یا حسرة علی العباد ما یأتیهم من رسول إلا کانوا به یستهزؤون﴾ افسوس بر آنان که پیامبران خدا را تکذیب می‌کنند و منکر دلایل خدا می‌شوند. و حسرت به حال آنان، هر پیامبری که نزد آنان آمد، او را تکذیب کرده و مورد تمسخر قرار دادند. و عادت تبهکاران در هر زمان و مکانی همین است. در حاشیه‌ی بیضاوی گفته است: آنها مستحقند که بر خود افسوس بخورند یا بر حالشان افسوس خورده شود؛ چون بزرگی و شدت امر به حدی رسیده است که هرکس حال آنها را بنگرد که پیامبران را مسخره می‌کنند، به حالشان تأسف می‌خورد و می‌گوید: افسوس بر حال آن محرومان که ایمان را به کفر و سعادت را به شقاوت عوض کرده‌اند.[۱] آیه متضمن تعریض به کفار قریش است که سرور پیامبران را تکذیب کردند. بعد از این‌که حال کفار مکه را به حال اهل قریه تشبیه کرد، مشرکین را به سبب عبرت نگرفتن از پیشینیان، توبیخ و مورد سرزنش قرار داده و می‌فرماید: ﴿ألم یروا کم أهلکنا قبلهم من القرون أنهم إلیهم لایرجعون﴾ آیا آن مشرکین از سرنوشت تکذیب‌کنندگان پیشین پند و عبرت نمی‌گیرند که خدا آنها را نابود کرد؟ و آیا نمی‌دانند که آن نابودشدگان، بعد از نابودی به این دنیا باز نمی‌آیند؟[۲] ﴿و إن کل لما جمیع لدینا محضرون﴾ و آیا نمی‌دانند که در روز رستاخیز تمام ملت‌های پیشین و آینده برای حساب و جزا در پیشگاه «احکم الحاکمین» حاضر خواهند شد، آنگاه در مقابل اعمال نیک و بدشان به آنان پاداش یا کیفر می‌دهد؟ ابوحیان گفته است: این جمله بعد از ذکر نابودی آمده است، تا معلوم کند که خدا هلاک

۱ـ حاشیه‌ی شیخ زاده ۱۲۸/۳. ۲ـ مختصر ۱۶۱/۳.

شدگان را رها نمی‌کند، بلکه بعد از نابود کردن، گردآوری و حساب و پاداش و کیفر مقرر است.(۱)

نکات بلاغی: ۱- ﴿إنك لمن المرسلين، إنا إليكم لمرسلون﴾ متضمن تأکید به «إن» و «لام» است؛ زیرا مخاطب منکر است، و این نوع به «خبر انکاری» موسوم است.

۲- ﴿إنا جعلنا فی أعناقهم أغلالا﴾ متضمن استعاره‌ی تمثیلیه می‌باشد، کفار را در امتناع از هدایت و ایمان آوردن، به کسی تشبیه کرده است که دستانش به وسیله‌ی زنجیر به گردنش بسته شده‌اند، به گونه‌ای که نمی‌تواند سرش را پایین بگیرد و به اطراف نگاه کند. و نیز به کسی تشبیه شده‌اند که تمامی راه‌ها به سویش بسته شده‌اند و نمی‌تواند به مقصود خود برسد.

۳- ﴿من بين أيديهم و من خلفهم﴾ متضمن طباق است.

۴- ﴿أأنذرتهم أم لم تنذرهم﴾ متضمن طباق سلب است.

۵- ﴿نحن نحيي﴾ متضمن جناس ناقص است.

٦- در ﴿اتبعوا المرسلين. اتبعوا من لايسألكم﴾ در تکرار فعل اطناب مقرر است.

۷- ﴿أأتخذ من دونه آلهة﴾ متضمن استفهام انکاری است.

۸- ﴿قيل ادخل الجنة﴾ متضمن حذف بوده و سیاق جمله بر آن دلیل است.

۹- در ﴿تطيرنا و طائركم﴾ و ﴿أرسلنا و المرسلون﴾ جناس اشتقاق آمده است.

۱۰- مراعات فواصل که از خصوصیات قرآن است.

یادآوری: از جمله محاسن و بلاغت فوق‌العاده‌ی قرآن کریم این‌که داستان پیامبران را به اختصار و به صورت اشاره به مفهوم و اسرار آنها، آورده

۱- البحر المحیط ۳۳۵/۷.

است؛ چون منظور از آن قصه‌ها، یادآوری و تذکر و عبرت است. از این‌رو در قصه، نام محل و نوع و نام شخصی که آنها را به سوی خدا می‌خواند و نیز نام پیامبران را ذکر نکرده است؛ چون هدف قصه آن نیست. و سایر قصه‌های قرآن نیز بر این منوال است.

***

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَ أَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبّاً فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ ﴿٣٣﴾
وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَ أَعْنَابٍ وَ فَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ ﴿٣٤﴾ لِيَأْكُلُوا
مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٥﴾ سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ
كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٦﴾ وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ
مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ ﴿٣٧﴾ وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ
الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿٣٨﴾ وَ الْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ ﴿٣٩﴾
لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ
يَسْبَحُونَ ﴿٤٠﴾ وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ﴿٤١﴾ وَ خَلَقْنَا لَهُمْ
مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ ﴿٤٢﴾ وَ إِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ ﴿٤٣﴾
إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَ مَتَاعاً إِلَىٰ حِينٍ ﴿٤٤﴾ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ مَا
خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٤٥﴾ وَ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا
مُعْرِضِينَ ﴿٤٦﴾ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ
آمَنُوا أَنُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٤٧﴾ وَ يَقُولُونَ
مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٨﴾ مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ
هُمْ يَخِصِّمُونَ ﴿٤٩﴾ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ﴿٥٠﴾ وَ نُفِخَ فِي
الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ ﴿٥١﴾ قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا

مِن مَرْقَدِنَا هٰذَا مَا وَعَدَ ٱلرَّحْمٰنُ وَ صَدَقَ ٱلْمُرْسَلُونَ ﴿۵۲﴾ إِن كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً
وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ ﴿۵۳﴾ فَالْيَوْمَ لَاتُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً
وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۵۴﴾ إِنَّ أَصْحَابَ ٱلْجَنَّةِ ٱلْيَوْمَ فِي شُغُلٍ
فَاكِهُونَ ﴿۵۵﴾ هُمْ وَ أَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى ٱلْأَرَائِكِ مُتَّكِئُونَ ﴿۵۶﴾ لَهُمْ فِيهَا
فَاكِهَةٌ وَ لَهُم مَا يَدَّعُونَ ﴿۵۷﴾ سَلَامٌ قَوْلاً مِن رَبٍّ رَحِيمٍ ﴿۵۸﴾

از آیه‌ی (۳۳) تا آخر آیه‌ی (۵۸)



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدا قصه‌ی اهل قریه را ذکر کرد و داستان نابودی آنها را به سبب تکذیب پیامبران به وسیله‌ی صیحه و فریاد شدید بازگفت، در اینجا به ذکر دلایل و براهین دال بر قدرت و یگانگی خود دربار آوردن ثمر و میوه و کشت و زرع و تعاقب شب و روز پرداخت، و همچنین مسأله‌ی شناور بودن خورشید و ماه را با قدرت خدای یکتا و مقتدر یادآور شد. بعد از آن شبهات مشرکین را پیرامون زنده شدن بعد از مرگ متذکر شده و با دلایل قاطع و کوبنده و درخشان آن را رد کرده است.

معنی لغات: ﴿آية﴾ یعنی علامت؛ چون بر وجود خدا دلالت دارد. ابوالعتاهیه می‌گوید:

فيا عجباً كيف يُعصىٰ الإلهُ — أم كيف يجحده الجاحد؟
و لله في كل تحريكة — و تسكينة أبداً شاهد
و في كل شيء له آيةٌ — تدل على أنه واحد

«تعجب می‌کنم از این‌که کسی از فرمان خدا سرپیچی می‌کند و از این‌که دیگری او را منکر می‌شود؛ چراکه هر حرکت و سکونی گواهی است بر وجود او، و در هر پدیده‌ای آیت و نشانه‌ای واضح بر وحدت و یگانگی او وجود دارد».

﴿الأزواج﴾ اصناف و انواع. ﴿نسلخ﴾ سلخ یعنی کندن و برداشتن. همان‌گونه که در جای دیگری از قرآن می‌فرماید: ﴿فانسلخ منها﴾. و گفته می‌شود: قصاب پوست گوسفند را سلخ کرد؛ یعنی کند. ﴿العرجون﴾ از انعراج و به معنی خمیدگی است. «عرجون» یعنی شاخه‌ی نخل که خوشه‌ی خرما دارد. جوهری می‌گوید: «عرجون» شاخه‌ای است که خمیده شده و خوشه‌ها از آن قطع شده و به صورت خشکیده بر تنه‌ی درخت می‌ماند.(۱) ﴿المشحون﴾ پر از اشیاء سنگین. ﴿صریخ﴾ فریاد یاری خواستن. ﴿یخصمون﴾ در امور خود طوری با هم در نزاعند که از پیرامون خود غافل می‌شوند. ﴿الأجداث﴾ جمع جدث به معنی قبر است. ﴿ینسلون﴾ به شتاب بیرون می‌روند. گفته می‌شود: «عسل الذئب و نسل» یعنی به شتاب رفت.(۲)

تفسیر: ﴿و آیة لهم الأرض المیتة أحییناها﴾ یعنی از جمله آیات و دلایل روشن و نشانه‌های آشکار دال بر کمال قدرت و یگانگی خدا، یکی این دلیل بس عظیم است که عبارت است از زمین خشک و لخت و بدون رستنی و خشکیده و بدون زراعت، که آن را از نو جان دادیم و زنده کردیم. مفسران گفته‌اند: مرگ زمین یعنی خشکیدگی آن، و احیا و زنده کردن آن به وسیله‌ی باران صورت می‌گیرد، پس وقتی خدا آب را بر آن نازل کند، تکان می‌خورد و بالا می‌آید و از هر نوع رستنی جفتی فرح‌انگیز در آن می‌رویاند، از این جهت بعد از آن فرمود: ﴿و أخرجنا منها حبا فمنه یأکلون﴾ یعنی به وسیله‌ی این آب انواع حبوبات را در آن بار آوردیم تا از آن تغذیه کنید و زنده بمانید. قرطبی گفته است: بدین‌ترتیب خدا زنده کردن مرده‌ها را به آنان یادآور شده است و به وسیله‌ی زمین و احیای

۱ـ به قرطبی ۱۵/ ۳۱ و القاموس المحیط و الصحاح نگاه کن.
۲ـ قرطبی ۱۵/ ۴۰.

آن و رویاندن نباتات و بار آوردن حبوباتی که از آن تغذیه می‌کنند و به حیات خود ادامه می‌دهند، توحید و کمال قدرت خود را به آنان یادآور شده است.(۱) ﴿و جعلنا فیها جنات من نخیل و أعناب﴾ بستان‌های سرسبز و باطراوات را در زمین قرار دادیم که انواع درخت خرما و انگور در آن قرار دارد. ﴿و فجرنا فیها من العیون﴾ و در آن چشمه‌سارهایی با آب شیرین و رودخانه‌های جاری در سرزمین‌های متعدد قرار دادیم. ﴿لیأکلوا من ثمره و ما عملته أیدیهم﴾ تا از ثمر و میوه‌ی باغ‌ها و نخل‌های مذکور بخورند که خدا آن را برای آنان ایجاد کرده است، و نیز دسترنج و کارکرد خود را از آنچه خود غرس و کشت کرده‌اند بخورند. ابن‌کثیر گفته است: بعد از این‌که خدا با ایجاد کشت و زرع بر بندگان منت نهاد، با یادآوری میوه‌ها و انواع و اقسام آن خاطرنشان ساخته است که تمام این نعمات از مهر و رحمت خدا سرچشمه می‌گیرد، نه از زحمت و تلاش و قدرت و توان آنها، لذا می‌فرماید: ﴿أفلا یشکرون﴾ یعنی آیا در مقابل نعمت‌هایی که به آنها ارزانی داده است، او را سپاسگزار نمی‌شوند؟ و ابن جریر گفته است «ما» به معنی «الذی» است؛ یعنی تا از ثمر آن و نتیجه‌ی زحمت خودشان بخورند؛ یعنی از آنچه کاشته و برپا داشته‌اند.(۲) ﴿سبحان الذی خلق الأزواج کلها﴾ پاک و منزه و مقدس است پروردگاری که تمام اصناف را با رنگ‌ها و اشکال مختلف در میان تمام اشیاء، هستی بخشیده است. ﴿مما تنبت الأرض و من أنفسهم و مما لایعلمون﴾ از نخیل و درختان و میوه‌هایی که از زمین می‌خیزد و از مذکر و مؤنثی که از خود آنها به دنیا می‌آیند، و از مخلوقات شگفت‌انگیزی که از آن بی‌خبرند،(۳) خدایی که

۱ـ قرطبی ۱۵/۲۵.   ۲ـ مختصر ۳/۱۶۲.

۳ـ سبحان الله چه باعظمت است قدرت خدا! درگذشته چنان مرسوم بود که زوجیت فقط در بین انسان و حیوان مقرر است. اما قرآن معجزه‌ای درخشان آورد که اکتشافات علمی نوین آن را تأیید می‌کند. اخیراً ثابت شده است که زوجیت در بین انسان و حیوان و گیاهان و ذرات و سایر ←

همه را نر و ماده گردانیده است. همان‌طور که در جای دیگر از قرآن مـی‌فرماید: ﴿و من كل شيء خلقنا زوجين لعلكم تذكرون﴾ از هـر چـیزی جـفتی خـلق کرده‌ایم باشد که متذکر شـوید. ﴿و آية لهم الليل نسلخ منه النهار فـإذا هـم مظلمون﴾ و یکی دیگر از دلایل کمال قدرت خدا شب است که روشنایی را از آن می‌گیریم و آن‌را از روز جدا می‌سازیم و در چـنین زمـانی آنـها در تـاریکی قـرار می‌گیرند. در آیه این اشاره مکنون است که اصل، تاریکی است و روشنایی عارض می‌شود. پس وقتی آفتاب غروب می‌کند، روز از شب گرفته می‌شود و اصل نمایان می‌گردد که عبارت است از تاریکی. ﴿و الشمس تجري لمستقر لها﴾ و دیگر دلیل برای آنان این است که با قدرت خدا آفتاب در مدار خود در حـرکت است و در طول زمان تا آخرین لحظه‌ی آن یعنی روز قیامت از آن تجاوز و تخطی نمی‌کند. آنگاه در آن زمان که زمان خرابی عالم است، حرکت آن قطع می‌شود و خـاتمه می‌یابد. ابن‌کثیر گفته است: در مورد گفته‌ی: ﴿لمستقر لها﴾ دو نظر موجود است: اول، این‌که منظور از قرارگاه، قرارگاه مکانی است که زیر عرش و بعد از زمـین قرار دارد؛ چون در حدیث است که پیامبر ﷺ فرمود: «ای ابوذر! آیـا مـی‌دانـی آفتاب کجا غروب می‌کند؟ می‌گوید: گفتم: خدا و پیامبر می‌دانند. فرمود: می‌رود تا در زیر عرش در مقابل خدا سجده کند...». دوم، این‌که منظور از قرارگاه آن عبارت است از خاتمه‌ی حرکت و دوران آن در روز قیامت که حرکتش باطل شده و ساکن می‌ماند و نورش به خاموشی می‌گراید و دنیا به آخر می‌رسد. و ﴿لا مستقر لها﴾ نیز خوانده شده است؛ یعنی قرار و آرام ندارد، بلکه شب و روز در حرکت است و

← اجزای کائنات مقرر است. ثابت شده است اتم که کوچکترین جزء ماده می‌باشد از یک جفت متفاوت، یعنی تشعشعات برقی «مثبت و منفی» ترکیب یافته است که با هم متحد می‌شوند. و گیاهان دارای اعضای مذکر و مؤنث می‌باشند. پس پاک و منزه است خدای باقدرت که می‌گوید: **﴿سبحان الذي خلق الأزواج مما تنبت الأرض و من أنفسهم و مما لا يعلمون﴾.**

سستی و توقفی ندارد.[1] ﴿ذلك تقدير العزيز العليم﴾ یعنی این حرکت و جریان یافتن و دوران منتظم و حساب شده و دقیق، تقدیر خدایی می‌باشد که در ملک خود مقتدر است و به وضع مخلوقات خود آگاه. ﴿و القمر قدرناه منازل﴾ و مسیر و منزل‌های ماه را برای شناسایی ماه‌ها مقرر و تعیین کردیم تا در آن به جریان خود ادامه دهد، که عبارتند از بیست و هشت منزل و آنها را در خلال بیست و هشت شب می‌پیماید، هر شب در یکی از آنها نزول می‌کند و از آن تجاوز نمی‌کند. و وقتی به آخرین منزل می‌رسد نازک و کمانی می‌شود.[2] ﴿حتی عاد كالعرجون القديم﴾ تا به صورت شاخه‌ی خشک نخل، یعنی خوشه‌ی خرما که در موقع خشک شدن کوچک و کمانی می‌شود، درآید. ابن‌کثیر گفته است: خدا همان‌طور که آفتاب را وسیله‌ی شناسایی شب و روز قرار داده است، ماه را نیز وسیله‌ی شناسایی ماه‌ها قرار داده است، و مسیر و حرکت خورشید و ماه را متفاوت قرار داده است. آفتاب هر روز طلوع و در آخر روز غروب می‌کند. و در خلال فصول سال و در تابستان و زمستان مطلع و مغرب‌های متفاوتی دارد که به سبب آن روز بلند و شب کوتاه می‌شود، و بعد از آن، شب بلند و روز کوتاه می‌شود. آفتاب ستاره‌ی نهاری است. ولی خدا ماه را به صورت منازلی مقرر فرموده است که در اولین شب، ماه به شکلی نازک و کوچک و کم‌نور

۱ـ مختصر ۳/ ۱۶۲.

۲ـ شهید سید قطب در تفسیر فی ظلال می‌گوید: «آفتاب به دور خود می‌چرخد. قبلاً گمان می‌رفت که ثابت است و در جای خود در دوران است. اما اخیراً معلوم شده است که ساکن نیست بلکه عملاً در جهتی معین در فضای لایتناهی با سرعت دوازده مایل در ساعت حرکت دارد. خدا از جریان و مصیرش باخبر است که می‌گوید: ﴿تجری لمستقرها﴾، این استقرار نهایی را جز خدا کسی نمی‌داند... وقتی که حجم آن را یک میلیون برابر زمین تصور کنیم و آن توده‌ی عظیم را در فضا بدون تکیه‌گاه تصور کنیم، قسمتی از قدرت خدا را درمی‌یابیم که در این عالم هستی با نیروی علم تصرف می‌کند، و درست گفته است: ﴿ذلك تقدير العزيز العليم﴾».

طلوع می‌کند. آنگاه در شب دوم نورش افزوده شده و درجه‌ای بالا می‌آید، پس از آن هر شب نورش افزایش می‌یابد تا شب چهارده که نورش به صورت قرص کامل در می‌آید، بعد از شب چهارده تا آخر ماه کم‌کم نورش کم می‌شود تا به صورت عرجون قدیم درمی‌آید. مجاهد گفته است: یعنی خوشه‌ی خرما آنگاه که کهنه و خشک و خمیده شود. بعد از آن در اول ماه دیگر دوباره نمایان می‌شود.[1] ﴿لا الشمس ینبغی لها أن تدرك القمر و لا اللیل سابق النهار﴾ ممکن نیست که خورشید با ماه در شب جمع شود و نور ماه را از بین ببرد؛ چون این امر فرآیند رنگ‌آمیزی گیاهان و مصلحت بندگان را مختل می‌سازد. طبری گفته است: امکان ندارد خورشید، ماه را دریابد و نورش را زایل کند و در نتیجه تمام اوقات به صورت شب درآید.[2] ﴿و کل فی فلك یسبحون﴾ خورشید و ماه و ستارگان عموماً در فلک آسمان می‌گردند. حسن گفته است: خورشید و ماه و ستارگان در فلکی در بین آسمان و زمین قرار دارند و به چیزی نچسبیده‌اند، و اگر به چیزی چسبیده بودند حرکت نمی‌کردند.[3] منظور آیه عبارت است از بیان قدرت خدا در حرکت دادن و به گردش درآوردن این عالم با نظمی دقیق. مثلا آفتاب مدار خود را دارد و ماه و هر یک از سیارات مدار خود را دارند و در حرکت و دوران از آن عدول نمی‌کنند و هیچ یک وارد مدار دیگری نمی‌شود. همان‌طور که قتاده گفته است: «هر یک دارای مرزی معلوم و مقرر است و از آن تجاوز نمی‌کند و کوتاه نمی‌آید». تا زمان خراب شدن عالم فرا می‌رسد، آنگاه خدا خورشید و ماه را در کنار هم قرار می‌دهد، همان‌گونه که در جای دیگری از قرآن فرموده است: ﴿و جمع الشمس و القمر﴾، در آن هنگام نظم به هم می‌خورد و رستاخیز برپا

۱ـ مختصر ۳/۱۶۳.
۲ـ طبری ۲۳/۶.
۳ـ طبری ۲۳/۶.

می‌شود، و زندگی انسان بر این کره‌ی خاکی خاتمه می‌یابد.[۱] ﴿و آیة لهم أنا حملنا ذریتهم فی الفلك المشحون﴾ دلیلی دیگر بر کمال قدرت ما این‌که پدران آنها، «نسل» آدم را در کشتی نوح قرار دادیم. آنگاه که به نوح دستور دادیم از هر نوع یک جفت را در آن قرار دهد و حمل کند. در التسهیل آمده است: از این رو ذریت آنها را مخصوصاً ذکر کرده است که امتنان بر آنان را رساتر می‌رساند و حمل نسل‌های بعد از آنان را تا روز قیامت نیز در ضمن دارد.[۲] ﴿و خلقنا لهم من مثله ما یرکبون﴾ و برای آنان مانند کشتی نوح کشتی‌های بزرگ دیگری ساختیم که به وسیله‌ی آنها به دورترین نقطه‌ی عالم می‌رسند. از این رو خلق آن را به خود نسبت داده است که خود او ساختن آنها را به انسان یاد داده است. ابن‌عباس گفته است: «ما» عبارت است از شتر و سایر سواری‌دهندگان که در خشکی، صورت کشتی در دریا را دارند.[۳] ﴿و إن نشأ نغرقهم فلا صریخ لهم﴾ اگر بخواهیم آنها را در دریا غرق کنیم، فریادرسی نمی‌یابند. ﴿و لا هم ینقذون﴾ و هیچ کس نمی‌تواند آنان را از غرق شدن نجات دهد. ﴿إلا رحمة منا و متاعا إلی حین﴾ جز ما احدی آنها را نجات نمی‌دهد و ما به سبب مهری که به آنها داریم، آنها را نجات می‌دهیم و فرصت می‌دهیم تا انقضای اجلشان از آن بهره گیرند. خدای متعال بیان کرده است که سوار شدن آنها بر کشتی در دریا از جمله

۱ـ سید قطب رحمه الله می‌گوید: فاصله‌ی بین ستارگان و سیارات بسیار وسیع است. خدای خالق این عالم مقرر داشته است که این فاصله‌ها در بین ستارگان موجود باشد تا از تصادم و برخورد مصون بمانند. حرکت این کرات در فضای بیکران مانند حرکت کشتی‌ها در اقیانوس وسیع است. این کشتی‌ها با وجود بزرگیشان بیش از نقطه‌های شناور در فضای رعب‌انگیز نیستند».

۲ـ التسهیل ۱۶۴/۳.

۳ـ تفسیر قرطبی ۳۵/۱۵، در اینجا نظری دیگر از ابن‌عباس آمده است که منظور از ﴿من مثله﴾ کشتی‌های شبیه کشتی نوح است، یعنی کشتی‌های دیگر را مانند کشتی نوح خلق کرده‌ایم که بر آن سوار می‌شوند. این نظر روشن‌تر است که بعد از آن گفته است: ﴿و إن نشأ نغرقهم﴾.

نعمت‌های بسیار بزرگ است؛ زیرا حرکت کشتی با بار سنگین و انسان‌ها بر روی آب دلیلی است درخشان بر قدرت خدا؛ چون قدرت و قوانین جاری خدا در عالم هستی آنها را حمل می‌کند و ویژگی‌هایی را به کشتی و آب و باد داده و تمام آنها به فرمان خدا صورت می‌گیرد و از خلق و تقدیر او ناشی می‌شود. کشتی در دریا و اقیانوس بیکران صورت پر کاهی را دارد که در مسیر باد قرار گرفته باشد و اگر رحمت خدا به دادش نرسد، هر آن در معرض نابودی قرار می‌گیرد. کسانی که سوار کشتی شده‌اند، و خطرات سفر دریایی را به‌چشم خود دیده‌اند، هول و هراس دریای خوفناک را درک کرده و رحمت خدا را احساس می‌کنند و می‌دانند فقط خدا آنان را نجات می‌دهد و آنها را از طوفان و امواج مصون می‌دارد. و در این دریای بیکران دست‌های قدرتمند او کشتی را می‌گیرد. و به خوبی معنی آیه‌ی ﴿إلا رحمة منا﴾ را در می‌یابند. پس منزه است خدای توانا و مهربان! **﴿و إذا قیل لهم اتقوا ما بین أیدیکم و ما خلفکم لعلکم ترحمون﴾** بعد از این‌که خدای متعال دلایل قدرت و آثار رحمت خود را به آنان یادآور شد، در اینجا از نادیده گرفتن حق از جانب آنها و رو برتافتن از ایمان و هدایت خبر داده است که با وجود فراوانی دلایل روشن و شواهد درخشان، خود را به نادانی می‌زنند. یعنی وقتی به مشرکین گفته شود از قهر و غضب خدا برحذر باشید، و از سرنوشت و مصیبت‌هایی که به سبب تکذیب پیامبران بر ملت‌های پیشین آمده عبرت بگیرید و از عذاب آخرت که پشت سر شما قرار دارد، برحذر باشید تا مورد رحمت خدا قرار گیرید، رو برمی‌تابند. جواب شرط محذوف و تقدیر آن چنین است: «**إذا قیل لهم ذلك أعرضوا**»، و دلیل آن آیه‌ی ﴿و ما تأتیهم من آیة...﴾ است که به این اکتفا شده است.(۱) **﴿و ما تأتیهم من آیة من آیات ربهم إلا کانوا عنها معرضین﴾** هیچ یک از

۱- قرطبی ۱۵/۳۶.

علایم روشن و دال بر صدق پیامبر از قبیل معجزات درخشانی که از جانب خدا برای تأیید او آمده است، برای آن مشرکان نیامد مگر این‌که آن را تکذیب و مسخره کردند. ابوسعود گفته است: به منظور تفخیم منزلت آیات، به «رب» اضافه شده است، که هراس و هول ناشی از تکذیب و استهزای آن را به دنبال دارد. و منظور از آیات، یا آیات تنزیلی است که از جمله‌ی آن دلایل گویا و صنایع بدیع و نعمت‌های فراگیرش می‌باشند. یا منظور آیات تکوینی است که شامل موارد مذکور و سایر معجزات و مصنوعات شگفت‌انگیز شده و عموما بر یگانگی و یکتایی او در الوهیت گواهند.[۱] ﴿و إذا قیل لهم أنفقوا مما رزقکم الله﴾ اگر به طریق نصیحت به آن جماعت مشرک گفته شود: از آنچه خدا از روی فضل خود به شما عطا کرده است بر بینوایان انفاق کنید، ﴿قال الذین کفروا للذین آمنوا أنطعم من لو یشاء الله أطعمه﴾ کفار به صورت ریشخند و تمسخر به مؤمنان می‌گویند: آیا اموال خود را بر آن بینوایان خرج و انفاق کنیم که خدا آنان را بینوا کرده است؟ ﴿إن أنتم إلا فی ضلال مبین﴾ شما ای مؤمنان! راهی را برنگرفته‌اید جز راهی که گمراهی آن معلوم و نمایان است؛ چرا که به ما امر می‌کنید مال خود را بر افرادی انفاق کنیم که خدا آنها را بینوا و فقیر کرده است. ابن‌عباس گفته است: در مکه جماعتی بی‌دین و زندیق بودند که اگر به آنها می‌گفتند: به بینوایان کمکی بکنید و به آنها چیزی بدهید، می‌گفتند: ما چنین کاری را نمی‌کنیم، خدا آنها را بینوا کرده و ما روزی آنها را بدهیم؟![۲] منظور آنان رد درخواست مؤمنان بود. انگار می‌گویند: اگر همان‌طور که شما می‌پندارید خدا بر همه چیز قادر است و رازق همه چیز است و فقیران را غذا می‌دهد، پس چرا از ما

۱ـ ابوسعود ۴/۲۵۵.

۲ـ قرطبی ۱۵/۳۷، قرطبی می‌گوید: این جواب را به عنوان استهزا به مومنان داده‌اند.

می‌خواهید آنها را غذا بدهیم؟ وانگهی آن ابلهان نمی‌دانستند که گنجینه‌های روزی در دست خدای خالق می‌باشد، و خدای متعال بعضی را غنی و بی‌نیاز و بعضی را فقیر و بینوا کرده و بدین‌وسیله از مخلوق امتحان به عمل آورده است تا معلوم شود توانگر چگونه به بینوا توجه دارد و بینوا چگونه صبور و شکیبایی پیشه می‌کند. دنیا را به خاطر بخل از فقیر منع نکرده است، و دستور داده است توانگر بخشی از مالش را انفاق کند، اما این بدان معنا نیست که خدا محتاج مال و انفاق اوست، بلکه منظور امتحان و آزمایش است. خدا هر کاری را که خود بخواهد انجام می‌دهد و هیچ کس حق ایراد و اعتراض به خدا و حکمت او را ندارد: ﴿**لایسأل عما یفعل و هم یسألون**﴾. بعد از آن فرموده است: مشرکین قیامت را انکار می‌کنند و آنها حساب و کتاب و قیامت را دور می‌دانند: ﴿**و یقولون متی هذا الوعد إن کنتم صادقین**﴾ مشرکان می‌گویند: روز رستاخیز که ما را از آن می‌ترسانید کی می‌آید؟ و اگر در ادعای خود مبنی بر این‌که حشر و نشر و بازخواست و عذاب در کار است، راست می‌گویید عذابی که ما را به آن تهدید می‌کنید چه وقت می‌آید؟ خدا در رد آنان فرموده است: ﴿**ما ینظرون إلا صیحة واحدة تأخذهم**﴾ جز یک فریاد مرگبار را که ناگهان همه‌ی آنها را می‌گیرد، انتظار نمی‌کشند. ﴿**و هم یخصمون**﴾ در حالی آنها را می‌گیرد که در داد و ستد و بازار و معاملات خود با هم در جدلند. و جز یک فریاد مرگبار که آنها را در برمی‌گیرد، انتظار نخواهند کشید و در جای خود می‌میرند. ابن‌کثیر گفته است: این صیحه ـ والله اعلم ـ عبارت است از نفخه‌ی فزع که اسرافیل در صور می‌دمد. در حالی که مردم طبق معمول در بازار و در راه کسب معاش و در معاملات خود با هم در جر و بحث و جدال قرار دارند، در چنان حالتی خدا به اسرافیل فرمان می‌دهد که در صور بدمد و آن را طولانی کند، به گونه‌ای که تمام موجودات روی زمین گردن کج کرده و صدا را از جانب آسمان می‌شنوند. از این

رو گفته است:[۱] ﴿فلا يستطيعون توصية و لا إلى أهلهم يرجعون﴾ نمی‌توانند به یکدیگر توصیه‌ای بکنند و فرصت نمی‌کنند نزد خانواده ومنزل خود برگردند؛ زیرا فرمان بسیار سریع صورت می‌گیرد. در حدیث آمده است: «قیامت به سرعتی برپا می‌شود که اگر دو نفر پارچه‌ای باز کرده باشند فرصت جمع کردن یا فروش آن را نمی‌یابند، قیامت به سرعتی می‌آید که اگر یک نفر سوراخ‌های حوض خود را با گل بمالد فرصت نمی‌کند که آب را در آن بریزد، قیامت به سرعتی برپا می‌شود که اگر یک نفر لقمه‌ای را به دهان ببرد فرصت خوردن آن را نمی‌یابد».[۲] بعد از زمان دمیدن شیپور دوم، «صاعقه» فرا می‌رسد که به وسیله‌ی آن تمام جانداران، جز خدای همیشه زنده، جان می‌دهند. پس از آن نوبت دمیدن شیپور سوم می‌رسد؛ یعنی «دمیدن حشر و نشر» که به وسیله‌ی آن انسان‌ها از قبر بیرون می‌آیند. و این مطلبی است که آیه به آن اشاره می‌کند: ﴿و نفخ فی الصور فإذا هم من الأجداث إلى ربهم ينسلون﴾ در صور دمیده می‌شود و فوراً مرده‌ها از قبر خود بیرون آمده و با شتاب راه می‌روند. طبری گفته است: ﴿ينسلون﴾ یعنی به سرعت بیرون می‌آیند. «نسلان» یعنی به شتاب در راه رفتن.[۳] ﴿قالوا يا ويلنا من بعثنا من مرقدنا﴾ می‌گویند: وای بر ما! چه کسی ما را از قبرهایمان بیرون آورده است؟ ابن‌کثیر گفته است: این بیان با عذاب آنها در قبر منافات ندارد؛ زیرا به نسبت شدت و هراس بعد از آن، مانند خواب می‌باشد.[۴] وقتی چنین بگویند، فرشتگان یا مؤمنان در جواب آنها می‌گویند: ﴿هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون﴾ این همان زنده شدن بعد از مرگ و حساب و جزایی می‌باشد که خدا

۱ـ ابن‌کثیر ۳/۱٦٥. این گفته‌ی ابن‌کثیر نظیر گفته‌ی طبری است و منظور از آن نفخه‌ی فزع است. و قرطبی گفته است: نفخه‌ی «صعق» است که در آن تمام زنده‌ها جان می‌دهند.

۲ـ اخراج از بخاری.

۳ـ طبری ۲۳/۱۱.

۴ـ ابن‌کثیر ۳/۱٦٦.

وعده‌ی آن را بـه شـما داده و پـیامبران کـرام بـه درسـتی خـبر آن را داده‌انـد. ﴿إن كانت إلا صيحة واحدة فإذا هم جميع لدينا محضرون﴾ زنده شدن آنها جز یک صیحه نیست که اسرافیل از جانب خدا بر آنان بانگ برمی‌دارد، آنگـاه بدون درنگ آنها در پیشگاه ما حاضر می‌شوند. صاوی گفته است: این صـیحه عبارت است از گفته‌ی اسرافیل که می‌گوید: ای اسـتخوان‌هـای پـوسیده! و ای اندام‌های از هم گسیخته و اجزای پراکنده و موهای پاره گشته! خدا به شما امر می‌کند برای محاکمه و حساب و کتاب گرد هم آیید، آنگاه در صور می‌دمد، آنگاه بلافاصله تمام آنها برای محاسبه در قرارگاه جمع می‌شوند.(۱) ﴿فاليوم لا تظلم نفس شيئاً و لا تجزون إلا ما كنتم تعملون﴾ در این روز -روز رستاخیز - به هیچ کس اعم از این‌که نیک و پاک باشد یا بد و ناپاک ظلم نمی‌شود، و هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد. بلکه هر کس مطابق عملش مجازات می‌شود یا پاداش می‌بیند. ابوسعود گفته است: این مطلبی است که در آخرت به آنها گفته می‌شود، آنگاه که عذاب آماده شده برای خود را می‌بینند، پس به منظور سرزنش به آنها چنین گفته می‌شود.(۲) بعد از این‌که سرانـجام مشـرکین را یـادآور شـد، سرنوشت و وضع نیکان پرهیزگار را نیز بیان کرده و می‌فرماید: ﴿إن أصحاب الجنة اليوم فى شغل فاكـهون﴾ بـهشتیان در آن روز - روز جـزا - بـه سـبب بهره‌گیری از لذایذ و نعمت‌ها از اندیشیدن درباره‌ی دوزخیان مشغولند. از میوه‌ها استفاده می‌کنند و از حوریان بهشتی و از خوردن و آشامیدن و شنیدن نغمه‌ها لذت می‌برند. ابوحیان گفته است: ظاهر این است که شغل عبارت است از نعمت‌هایی که آنان را به خود مشغول و از همه چیز غافل می‌کند. ابن‌عباس گفته است: کام‌گیری از دختران جوان و شنیدن نغمه‌ها آنان را به خود مشغول کرده و نزدیکان و اقوام

۱ـ حاشیه صاوی ۳/۳۲۸.

۲ـ ابوسعود ۴/۲۵۷.

دوزخی خود را از یاد می‌برند. از آنان نام نمی‌برند تا عیش خود را خراب نکنند.(۱)

﴿هم و أزواجهم فی ظلال علی الأرائك متکئون﴾ آنها و همسرانشان در سایه‌ی درختان پر برگ بهشت، که نه آفتابی و نه زمهریری در آنجا موجود است، بر تخت‌های آراسته و مزیّن تکیه می‌دهند. ﴿لهم فیها فاکهة﴾ در بهشت برای آنان میوه‌های فراوان از هر نوع آماده می‌باشد. ﴿و لهم ما یدعون﴾ و در آنجا هر چه را آرزو و اشتها کنند در اختیار دارند. همان‌گونه که در جای دیگری می‌فرماید: «فیها ما تشتهیه الأنفس و تلذّ الأعین». ﴿سلام قولا من رب رحیم﴾ از جانب خدای مهربان خود آسایش و سلامی کریمانه دارند. در حدیث آمده است: «در همان حال که اهل بهشت در ناز و نعمت قرار دارند، نوری بر آنان متجلی می‌شود، وقتی سر را بلند می‌کنند، می‌بینند خدای مهربان از بالای سر نورش را به آنان متجلی کرده و می‌فرماید: درود بر شما ای بهشتیان! و معنی ﴿سلام قولا من رب رحیم﴾ همین است. پیامبرﷺ فرمود: خدا آنها را نظاره می‌کند و آنها او را تماشا می‌کنند، تا خدا از دید آنها نهان می‌شود به نعمت‌های بهشت توجه نمی‌کنند. و نور برکت خدا در دیار آنها می‌ماند».(۲)

نکات بلاغی: ۱- ﴿و آیة لهم﴾ نکره آمدن آن برای تفخیم است؛ یعنی آیتی عظیم.

۲- در ﴿الأرض المیتة أحییناها﴾ طباق مقرر است.

۳- ﴿و آیة لهم اللیل نسلخ منه النهار﴾ متضمن استعاره‌ی مصرحه می‌باشد.

۴- ﴿حتی عاد کالعرجون القدیم﴾ حاوی تشبیه مرسل مجمل است و وجه شبه آن از سه چیز ترکیب یافته است: «نازکی، خمیدگی و زردی».

۱- البحر ۳۴۲/۷.

۲- اخراج از ابن ابی حاتم. ابن‌کثیر گفته است: در اسنادش ایرادی است، در مختصر ابن‌کثیر نیز چنین آمده است. ۱۶۷/۳، و ابن ماجه نیز آن را در سنن خود روایت کرده است.

۵ـ در ﴿لا الشمس ینبغی لها أنْ تدرك القمر﴾ به منظور تقویت حکم منفی، «مسندالیه» از پیش آمده که بلیغتر است.(۱)

۶ـ ﴿و کل فی فلك یسبحون﴾ غیر عاقل به منزله‌ی عاقل آمده است.(۲) و شمس و قمر و کواکب را با ضمیر جمع مذکر بیان کرده است.

۷ـ ﴿من بعثنا من مرقدنا﴾ متضمن استعاره است. مرقد در اینجا به معنی ممات و مرگ است.

۸ـ ﴿هذا ما وعد الرحمن﴾ حاوی ایجاز به حذف است.

۹ـ در ﴿قال الذین کفروا للذین آمنوا﴾ طباق مقرر است. و استفهام ﴿أنطعم من لو یشاء الله أطعمه﴾ برای سرزنش است.

۱۰ـ در ﴿و أخرجنا منها حبا فمنه یأکلون﴾، ﴿فجرنا فیها من العیون﴾، ﴿من أنفسهم و مما لایعلمون﴾، ﴿فإذا هم مظلمون﴾، ﴿ذلك تقدیر العزیز العلیم﴾ و ﴿حتی عاد کالعرجون القدیم﴾ سجع غیر متکلف در آخر آیات آمده است.(۳)



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ ٱمْتَازُوا ٱلْيَوْمَ أَيُّهَا ٱلْمُجْرِمُونَ ﴿٥٩﴾ أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَن لَاتَعْبُدُوا ٱلشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿٦٠﴾ وَ أَنِ ٱعْبُدُونِي هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾ وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنكُمْ جِبِلاًّ كَثِيراً أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ ﴿٦٢﴾ هَٰذِهِ جَهَنَّمُ ٱلَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٦٣﴾ ٱصْلَوْهَا ٱلْيَوْمَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٦٤﴾ ٱلْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ

۱ـ شیخ زاده ۱۳۲/۳.
۲ـ صاوی ۳۲۶/۳.
۳ـ بعضی از نمونه‌های بلاغی را به عنوان مثال ذکر کردیم نه به عنوان حصر، تا انسان از زیبایی قرآن لذت ببرد و گرنه کلام خدا اعجازانگیز است و زبان از بیان شگفتی آن ناتوان است.

أَفْوَاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (٦٥) وَلَوْ
نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ (٦٦) وَلَوْ نَشَاءُ
لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيّاً وَلَا يَرْجِعُونَ (٦٧) وَ مَن نُعَمِّرْهُ
نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ (٦٨) وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَ مَا يَنبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا
ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ (٦٩) لِيُنذِرَ مَن كَانَ حَيّاً وَ يَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ (٧٠)
أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُم مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَاماً فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ (٧١) وَ ذَلَّلْنَاهَا
لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَ مِنْهَا يَأْكُلُونَ (٧٢) وَ لَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ مَشَارِبُ
أَفَلَا يَشْكُرُونَ (٧٣) وَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ (٧٤)
لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَ هُمْ لَهُمْ جُندٌ مُحْضَرُونَ (٧٥) فَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ
مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ (٧٦) أَوَلَمْ يَرَ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ
خَصِيمٌ مُبِينٌ (٧٧) وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلاً وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَن يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ
رَمِيمٌ (٧٨) قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ (٧٩)
الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَاراً فَإِذَا أَنتُم مِنْهُ تُوقِدُونَ (٨٠) أَوَ لَيْسَ
الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَن يَخْلُقَ مِثْلَهُم بَلَىٰ وَ هُوَ الْخَلَّاقُ
الْعَلِيمُ (٨١) إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ (٨٢) فَسُبْحَانَ الَّذِي
بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (٨٣)

از آیه‌ی (۵۹) تا آخر آیه‌ی (۸۳) آخر سوره



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای منان حال نیکبختان مقیم بهشت و نعمت‌های همیشگی آنها را یادآور شد، و طبق روش قرآن در انذار و برحذر داشتن اقوام و ملل، حال و وضع نگون‌بختان تبهکار و خفت و خواری آنها را نیز بیان کرد، سوره را با بیان دلایل زنده شدن بعد از

مرگ و حساب و جزا خاتمه داده است.

معنی لغات: ﴿**امتازوا**﴾ مشخص و جدا شوید. «تمییز» یعنی تفاوت و جدا کردن دو امر از هم. ﴿**جبلا**﴾ به کسر جیم یعنی خلق. جمع جبلة است و «**الجبلة الاولین**» از آن است و «جبلّ الله الخلق» یعنی خدا موجودات را خلق کرد. ﴿**طمسنا**﴾ محو کردیم. طمس به معنی از بین بردن اثر چیزی است به طور کامل، انگار وجود نداشته است. ﴿**اصلوها**﴾ وارد آن بشوید و آتش زبانه‌کش آن را بچشید. ﴿**مسخناهم**﴾ مسخ یعنی تغییر دادن از شکلی به شکلی نامناسب و زشت. ﴿**نعمره**﴾ تعمیر یعنی طول دادن به عمر تا پیری می‌رسد. ﴿**ننکسه**﴾ واژگونش می‌کنیم. «**تنکیس**» یعنی زیر و رو کردن چیزی، و ﴿**ثم نکسوا علی رؤوسهم**﴾ از این مقوله می‌باشد. ﴿**رمیم**﴾ یعنی پوسیده و متلاشی شده. «**رم العظم**» یعنی استخوان پوسید.

سبب نزول: روایت شده است که «ابی بن خلف» از بزرگان کفار قریش استخوانی پوسیده را پیش پیامبر ﷺ آورد و با دست خود آن را خرد کرد و آنگاه گفت: ای محمد! تو گمان می‌کنی این استخوان بعد از متلاشی شدن خدا آن را زنده می‌کند؟ پیامبر ﷺ فرمود: بله! آن را زنده می‌کند. و بعد از آن تو را هم زنده می‌کند و به آتش می‌فرستد. بدین مناسبت آیه‌ی ﴿**أولم یرالإنسان أنا خلقناه من نطفة فإذا هو خصیم مبین * وضرب لنا مثلا و نسی خلقه قال من یحیی العظام و هی رمیم**﴾[1] نازل شد.

تفسیر: بعد از این‌که خدا وضع نیکبختان را یادآور شد، حال نگون‌بختان را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿**وامتازوا الیوم أیها المجرمون**﴾ ای گروه تبهکاران و مجرمان! امروز از بندگان مؤمن من جدا و مشخص شوید و از آنها کنار بگیرید.

۱ـ قرطبی ۱۵/۵۸ و البحر المحیط ۷/۳۴۸.

قرطبی گفته است: در موقع ایستادن برای حساب و هنگامی که دستور می‌دهند اهل بهشت وارد بهشت شوند، به مجرمان چنین گفته می‌شود.[۱] ﴿ألم أعهد إليكم يا بنى آدم﴾ استفهام معنی توبیخ و سرزنش می‌دهد و کفار مجرم را توبیخ می‌کند. یعنی ای بنی آدم! مگر از طریق پیامبران به شما دستور ندادم و توصیه نکردم. ﴿أن لاتعبدوا الشيطان﴾ که از شیطان فرمان نبرید و در معصیت و نافرمانی من از او پیروی نکنید. ﴿إنه لكم عدو مبين﴾ علت نهی را بیان می‌کند. یعنی زیرا آشکارا شیطان دشمن شما می‌باشد، پس انسان چگونه از دشمن خود اطاعت می‌کند؟ ﴿و أن اعبدونى﴾ و به شما فرمان دادم که فقط من را بپرستید و مرا به یگانگی عبادت کنید و امرم را به جا بیاورید. ﴿هذا صراط مستقيم﴾ این همان دین درست و طریق مستقیم من است. ﴿و لقد أضل منكم جبلا كثيرا﴾ بدین‌ترتیب علت را تأکید می‌کند. یعنی هر آینه شیطان خلق و جمعی از شما را از راه منحرف کرده و آنها را از برگرفتن راه حق مانع شده است. طبری گفته است: یعنی شیطان جمع کثیری را از اطاعت من باز داشته تا جایی که او را پرستیدند.[۲] ﴿أفلم تكونوا تعقلون﴾ مگر عقل و خرد نداشتید که شما را از اطاعت شیطان و مخالفت پروردگار باز دارد؟ این هم توبیخی دیگر برای کافران نابکار است. آنگاه مژده‌ی عذابی را به آنها داده است که در انتظارشان می‌باشد و فرمود: ﴿هذه جهنم التى كنتم توعدون﴾ این همان جهنمی است که پیامبران شما را از آن برحذر داشته و شما آنها را تکذیب کردید. صاوی گفته است: در حالی که بر لبه‌ی دوزخ قرار دارند، اینچنین مورد خطاب قرار می‌گیرند و منظور از آن تحقیر و سرزنش بیشتر است.[۳] ﴿اصلوها اليوم بما كنتم تكفرون﴾ به

۱ـ قرطبی ۴۶/۱۵.
۲ـ طبری ۱۶/۲۳.
۳ـ صاوی ۳۲۹/۳.

خاطر این‌که در دنیا راه کفر را پیش گرفته بودید، امروز حرارت و انواع عذابش را بچشید و تحمل کنید. امر برای توهین و تحقیر است. مانند ﴿ذق إنك أنت العزيز الكريم﴾. آنگاه از فضیحت و رسوا شدن آنان در روز قیامت در انظار عموم خبر داده و می‌فرماید: ﴿اليوم نختم على أفواههم﴾ امروز -روز قیامت- مهر سکوت بر لب کفار می‌زنیم به طوری که یارای گفتن ندارند. ﴿و تكلمنا أيديهم و تشهد أرجلهم بما كانوا يكسبون﴾ و اعضای بدنشان به سخن می‌آیند و دست‌ها و پاهایشان بر اعمال ناپسند آنان گواهی می‌دهند. ابن جریر طبری از ابوموسی اشعری روایت کرده است که در روز قیامت کافر و منافق به پای میز محاسبه خوانده می‌شوند و اعمالشان بر آنان عرضه می‌گردد، اما آنها از در انکار درمی آیند و می‌گویند: بار خدایا! قسم به عزتت! فرشته این را بر ضد ما نوشته و ما مرتکب آن نشده‌ایم. فرشته می‌گوید: در فلان روز و فلان جا فلان عمل را انجام ندادید؟ می‌گویند: نه نکردیم، به خدا قسم! در این موقع مهر سکوت بر دهانشان زده می‌شود و اعضایشان به سخن می‌آیند، آنگاه آیه‌ی ﴿اليوم نختم على أفواههم﴾ را خواند.[1] در حدیث آمده است: «بنده به خدا می‌گوید: آیا مرا از ستم امان نمی‌دهی و مانع نمی‌شوی؟ خدا می‌فرماید: بله! بنده می‌گوید: غیر از خودم هیچ گواهی بر خود قبول ندارم. خدا می‌فرماید: امروز کافی است خودت و «کرام الکاتبین» بر تو گواهی دهند. آنگاه مهر سکوت بر دهانش می‌زند، و به اعضایش گفته می‌شود به زبان بیایند. اعضا اعمال او را باز می‌گویند، آنگاه خدا زبان او را باز می‌کند، و خطاب به اعضایش می‌گوید: وای بر شما! نابود شدید من برای شما مبارزه می‌کردم!».[2] ﴿ولو نشاء لطمسنا على

۱ـ طبری ۱۷/۲۳.
۲ـ این بخشی است از حدیثی که امام مسلم آن را روایت کرده است.

أعينهم فاستبقوا الصراط فأنى يبصرون﴾ اگر بخواهیم آنها را نابینا می‌کنیم، آنگاه طبق عادت خود به شتاب راه خود را پیش می‌گیرند، اما در چنین حالتی چگونه می‌بینند؟ ابن‌عباس گفته است: یعنی اگر بخواهیم آنها را از درک حق نابینا می‌کنیم و هرگز به راه حق هدایت نمی‌شوند.(۱) این بیان برای قریش تهدید است. **﴿ولو نشاء لمسخناهم على مكانتهم﴾** اگر بخواهیم آنها را مسخ و دگرگون می‌کنیم به طوری که آنها را در جای خود میخ‌کوب می‌شوند. **﴿فما استطاعوا مضيا و لايرجعون﴾** وقتی که در جای خود مسخ شوند، نمی‌توانند راه بروند و نمی‌توانند برگردند. این هم برای کافران تبهکار تهدیدی دیگر است. بعد از آن دلایل قدرت خود را در مورد مسخ آنها یادآور می‌شود که می‌تواند به وسیله‌ی طولانی کردن عمر، آنها را مسخ کند و می‌فرماید: **﴿و من نعمره ننكسه فى الخلق﴾** عمر هر کس را طولانی کنیم او را در مراحلی دگرگون می‌کنیم و در خلقت دچار اُفت می‌سازیم به گونه‌ای که به صورت طفلی نادان در می‌آید. قتاده گفته است: به حالت پیری در می‌آید که شبیه حالت بچگی است، پس طول عمر، جوان را پیر کرده و قدرت را به ضعف، و فزونی را به نقص تبدیل می‌کند. **﴿أفلا يعقلون﴾** مگر عقل و خرد ندارند که هرکس چنین قدرتی را داشته باشد، می‌تواند بینایی را از آنها بگیرد و یا آنها را مسخ و دگرگون کند؟ ابن‌جریر گفته است: منظور استدلال بر این واقعیت است که خدا قادر است کافران را مسخ کند، همان‌طور که می‌تواند انسان را پیر و دچار اُفت کند.(۲) **﴿و ما علّمناه الشعر و ما ينبغى له﴾** ما به محمد شعر نیاموخته‌ایم و شایسته نیست که شاعر باشد. قرطبی گفته است: این رد گفته‌ی کافران است که می‌گفتند: محمد شاعر است و آنچه را که آورده است، شعر است و پیامبر نباید شاعر باشد. و قرآن شعر نیست؛

۱ـ تفسیر قرطبی ۴۹/۱۵.
۲ـ التسهیل ۱۶۶/۳.

زیرا شعر گفتاری آراسته و موزون و بر خیالات و اوهام مبتنی است، حتی گفته‌اند: «بامزه‌ترین شعر دروغ‌ترین آن است» پس این کجا و قرآن کریم کجا که از همگونی کلام و گفته‌ی انسان منزه و مبری است! مردم در مورد مدح و ذم شعر زیاد گفته‌اند: ولی انصاف همان است که شافعی گفته است: «شعر گفتار است، گفتار هم نیکو دارد و هم بد و زشت». ﴿إن هو إلا ذكر و قرآن مبين﴾ این کتاب که محمد آن را می‌خواند، فقط پند و یادآوری است از جانب خدای عزوجل برای بندگانش. و قرآنی است روشن و درخشان که به هیچ وجه با شعر اشتباه نمی‌شود. ﴿لينذر من كان حيا﴾ تا به وسیله‌ی این قرآن انسانی را برحذر بدارد که دارای قلبی زنده و بصیرت و دیدی بینا می‌باشد؛ و آن عبارتند از مؤمنانی که از آن سود می‌برند. ﴿و يحق القول على الكافرين﴾ و تا گفته و کلمه‌ی عذاب بر کافران واجب و مقرر شود؛[1] زیرا آنها همچون مردگان هستند و مطالب مورد خطاب را درک نمی‌کنند. بیضاوی گفته است: قرار دادن آنها در مقابل افراد زنده نشان می‌دهد که آنها به سبب کفر و انحطاط فکری و عدم تأملشان همانند مردگان حقیقی هستند.[2] بعد از آن خدا نعمت‌های خود را به آنها یادآور شده و دلایل قدرت و یگانگی خود را باز گفته است تا از طریق آثارش به شناخت خدای عزوجل راهیاب شوند: ﴿أولم يروا أنا خلقنا لهم مما عملت أيدينا أنعاما﴾ همزه برای انکار و ایجاد شگفتی است. یعنی: آیا با دیده‌ی عبرت نمی‌نگرند و درباره‌ی آنچه دست‌های ما آن را بدون واسطه و بدون داشتن شریک و یاور برای آنها و به خاطر آنها خلق کرده است از قبیل شتر، گاو، بز و گوسفند نمی‌اندیشند تا به وسیله‌ی آن به یگانگی و کمال قدرت ما راهیاب و هدایت شوند؟ ﴿فهم لها مالكون * و ذللناها لهم﴾ آنها به زیر فرمان آنان درآمده و رام و ذلیلند و از

۱ـ تفسیر ابوسعود ۴/ ۲٦۱.
۲ـ بیضاوی ۲/ ۱۳٦.

اجرای فرمان آنها امتناع نمی‌کنند. بلکه حتی اگر طفلی صغیر بخواهد، شتر را می‌خواباند و اگر بخواهد آن را برمی‌خیزاند و سوق می‌دهد، پس از او اطاعت کرده و فرمانش را می‌برد. و نیز اگر قافله‌ی شتران یک‌صد شتر هم باشد، طفلی صغیر می‌تواند آنها را حرکت دهد. پس پاک و منزه خدایی است که این را برای بندگانش مسخر کرده است.[1] ﴿فمنها رکوبهم و منها یأکلون﴾ از بعضی از این حیوانات در سفرها، سواری می‌گیرند و به وسیله‌ی آنها بارهای سنگین را حمل می‌کنند؛ مانند شتر که به کشتی بیابان و خشکی معروف است. و از گوشت بعضی استفاده می‌کنند از قبیل گاو، بز و گوسفند. ﴿و لهم فیها منافع و مشارب﴾ غیر از سواری و خوردن گوشت، از آنها فوایدی متعدد می‌برند. از قبیل پوست و پشم و کرک، و نیز از آنها فایده‌ی نوشیدنی می‌برند؛ یعنی شیر آنها را می‌نوشند: ﴿من بین فرث و دم لبنا خالصا سائغا للشاربین﴾. ﴿أفلا یشکرون﴾ آیا در مقابل این نعمت‌های ارزشمند، پروردگار خود را سپاسگزار نمی‌شوند؟ منظور برشمردن نعمت‌ها و اقامه‌ی دلیل بر آنها می‌باشد. آنگاه آنها را توبیخ کرده و در مورد پرستش بت‌ها که نه قدرت شنیدن دارند و نه از آنها نفعی می‌خیزد، شدت عمل نشان داده و آن را به عنوان اوج نافرمانی و گمراهی تلقی کرده است و می‌فرماید: ﴿و اتخذوا من دون الله آلهة لعلهم ینصرون﴾ مشرکین خدایانی را از سنگ پرستش کرده به این امید که آنان را یاری دهند وانگهی آنها ناشنوا و بی‌زبانند. فریاد را نمی‌شنوند و درخواست را اجابت نمی‌کنند. ﴿لایستطیعون نصرهم﴾ این خدایان مزعوم به هیچ وجه قدرت نصرت و یاری آنها را ندارند. نه به طریق شفاعت و نه به طریق یاری رساندن. ﴿و هم لهم جند محضرون﴾ این مشرکین در تعصب و دفاع برای بت‌های خود مانند سربازند و هر چند که سودی از

۱ـ مختصر ۳/ ۱۷۰.

آنها نمی‌خیزد، اما جان و مال خود را در راه آنها فدا می‌کنند. قتاده گفته است: در دنیا مشرکین به خاطر بت‌ها قهر و کین دیگران را در دل می‌گیرند، وانگهی بت‌ها برای آنان سودی نمی‌آورند و شری را از آنان دفع نمی‌کنند، بلکه فقط بت هستند و بس، و مشرکین انگار خدمتگزار آنها می‌باشند.[۱] و قرطبی گفته است: آنها این همه آیات قدرت ما را مشاهده می‌کنند، آنگاه به غیر از ما خدایانی اتخاذ می‌کنند که توانایی انجام دادن چیزی را ندارند و کافران از آنها حمایت و محافظت می‌کنند. بدین‌ترتیب همچون سربازان آنها هستند در صورتی که بت‌ها نمی‌توانند آنان را یاری دهند.[۲] ﴿**فلا يحزنك قولهم**﴾ از این‌که تو را تکذیب می‌کنند افسرده‌خاطر مشو، و از این‌که تو را به شاعری و سحر متهم می‌کنند، غمگین مباش. بدین‌وسیله خاطر پیامبر ﷺ را تسلی داده است. در اینجا سخن خاتمه می‌یابد. سپس می‌فرماید: ﴿**إنا نعلم ما يسرون و ما يعلنون**﴾ ما به نهفته‌های نهاد آنها آگاهتریم، و از گفتار و اعمال ظاهری آنها اطلاع داریم و به خاطر آن، آنها را مجازات می‌کنیم. و بس است که خدا بر همه چیز آگاه است. آنگاه دلایل قاطع و روشن بر تحقق حشر و نشر را اقامه کرده و گفته است: ﴿**أولم یر الإنسان أنا خلقناه من نطفة**﴾ استفهام انکاری است و برای توبیخ و سرزنش آمده است. یعنی آیا انسان کافر با دیده‌ی عبرت‌بین نمی‌نگرد و درباره‌ی قدرت خدا نمی‌اندیشد تا دریابد ما او را از چیزی پست و ناچیز یعنی نطفه خلق کرده‌ایم که از مجرای ناپاکی بیرون می‌آید؟ ﴿**فإذا هو خصیم مبین**﴾ پس به ناگاه به صورتی شدید در خصومت و جدل به ناحق قیام می‌کند و با خدایش از در دشمنی در می‌آید و قدرتش را انکار و حشر و نشر را تکذیب می‌کند. آیا خدایی که قادر است

۱ـ این نظری است که طبری آن را ترجیح داده است. طبری ۲۳/۲۰.

۲ـ قرطبی با کمی اختصار ۱۵/۵۶.

انسان را از نطفه خلق کند قادر نیست باری دیگر به هنگام حشر او را زنده کند؟ مفسران گفته‌اند: در مورد «أبی بن خلف» نازل شده است که استخوانی پوسیده را آورد و آن را در مقابل پیامبرﷺ خُرد کرد و به تمسخر گفت: ای محمد! آیا تو گمان می‌کنی بعد از این‌که مردیم و مانند این استخوان پوسیده و متلاشی شدیم، خدا دوباره ما را زنده می‌کند؟ پیامبرﷺ به او گفت: بله، خدا تو را زنده می‌کند و به دوزخ می‌فرستد.[1] ﴿**و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه**﴾ این کافر به وسیله‌ی استخوان پوسیده برای ما مثل زده است و بعید می‌داند که خدا بعد از مرگ دوباره انسان را خلق کند و فراموش کرده است که ما او را از نطفه‌ای ناچیز خلق کرده و جان را در آن دمیدیم. خلقت و آغاز خود را فراموش کرده است در صورتی که جوابش در وجود خودش آماده می‌باشد. ﴿**قال من یحیی العظام و هی رمیم**﴾ این کافر گفت: چه کسی این استخوان پوسیده و متلاشی شده را زنده می‌کند؟ صاوی گفته است: یعنی سخنانی آورده است که در غرابت و شگفتی صورت مثل را دارد؛ چون قدرت ما را با قدرت خلق مقایسه کرده است.[2] ﴿**قل یحییها الذی أنشأها أول مرة**﴾ ای محمد! به عنوان سرزنش و ساکت کردن به آن کافر بگو: هر آن‌که آن را از نیستی ایجاد کرده است باز او را خلق و زنده می‌کند، و فردی که بار اول آن را ابداع کرده است، آن را زنده می‌کند. پس آن‌که قدرت آغاز را دارد، قدرت اعاده را نیز دارد. ﴿**و هو بکل خلق علیم**﴾ و او می‌داند چگونه خلق و ابداع کند، پس زنده کردن اجساد بعد از فنا و نابودی بر او مشکل نیست. ﴿**الذی جعل لکم من الشجر الأخضر ناراً**﴾ هر آن‌که با قدرت خود از درخت سرسبز، آتش سوزنده را خلق کرده است انجام دادن مقصود بر او مشکل و ممتنع

۱ـ در البحر آمده است: درباره‌ی «عاص بن وائل» نازل شده است اما اصح آن است که درباره‌ی «أبی بن خلف» نازل شده است.

۲ـ صاوی ۳/۳۳۱.

نیست و زنده کردن استخوان‌های پوسیده و خلقت دوباره‌ی آنها او را ناتوان و درمانده نمی‌کند.[۱] ابوحیان گفته است: خدای متعال مطلبی جالب‌تر و عجیب‌تر از خلق انسان از نطفه را به آنها یادآور شده است که عبارت است از به وجود آوردن چیزی از ضد آن، و آن عبارت است از روشن کردن آتش از درخت سبز. آب آتش را خاموش می‌کند اما با وجود این آتش از چیزی بیرون می‌آید که شامل آب است. عرب‌ها آتش را از شاخه‌ی گیاهان روشن می‌کنند. و در مثل آنها آمده است «در هر چیز آتش هست، و شاخه‌ی گیاهان باعظمت و ممتازند».[۲] شاعر چه نیکو گفته است:

جمع النقیضین من أسرار قدرته   هــذا السـحاب بـه مـاءٌ بـه نـارُ

«جمع کردن دو نقیض از اسرار قدرت خدا می‌باشد، این ابر را بنگر که در آن آب و آتش مقرر است».

﴿**فإذا أنتم منه توقدون**﴾ که شما از این سبزه درخت آتش روشن می‌کنید. ﴿**أو لیس الذی خلق السموات و الأرض بقادر علی أن یخلق مثلهم**﴾ آیا آن‌که آسمان و زمین را با آن حجم بزرگ و عظمت خلق کرده است قادر نیست اجساد انسان را بعد از نابودی دوباره خلق کند؟ ﴿**بلی و هو الخلاق العلیم**﴾ بله! همو بر چنین امری قادر است و همو خالق و ابداع‌کننده است و به همه چیز دانا است. ﴿**إنما أمره إذا أراد شیئا أن یقول له کن فیکون**﴾ هیچ چیز برای خدای عزوجل مشکل و سخت نیست؛ زیرا فرمانش در بین «کاف و نون» قرار دارد، و هر وقت چیزی را اراده کند، بدون هیچ‌گونه تلاش و خستگی به وجود می‌آید، و مستلزم هیچ‌گونه تکلیف و تلاشی نمی‌باشد. ﴿**فسبحان الذی بیده ملکوت کل شيء**﴾ خدای جلیل و باعظمت که ملک وسیع در قبضه‌ی قدرتش قرار دارد از

۱ـ طبری ۲۳/۲۱.   ۲ـ البحر ۷/۳۴۸.

تمام صفات نقص منزه و مبرا می‌باشد، و همو بر همه چیز اقتدار کامل دارد. ﴿و إليه ترجعون﴾ و سرانجام تمام خلایق برای حساب و جزا فقط نزد او برمی‌گردند... خداوند سوره‌ی مبارک را با این پایان جالب که بر کمال قدرت و عظمت ملک و تسلطش دلالت دارد، و نیز این‌که تک و تنها خالق تمام عالم هستی است، خاتمه داده است.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿أن لا تعبدوا الشيطان ... و أن اعبدوني﴾ متضمن طباق سلب است.

۲ـ ﴿أفلم تكونوا تعقلون﴾ و ﴿أفلا يشكرون﴾ متضمن استفهام انکاری است.

۳ـ ﴿مضيا... و يرجعون﴾ و ﴿يسرون و يعلنون﴾ حاوی طباق است.

۴ـ ﴿و هم لهم جند محضرون﴾ شامل تشبیه بلیغ است.

۵ـ در ﴿و لهم فيها منافع و مشارب﴾ و ﴿فمنها ركوبهم﴾ خاص بعد از عام آمده است.

٦ـ ﴿لينذر من كان حيا﴾ و ﴿يحق القول على الكافرين﴾ متضمن مقابله می‌باشد.

۷ـ ﴿مما عملت أيدينا﴾ متضمن استعاره‌ی تمثیلی است.(۱)

۸ـ ﴿خصيم مبين﴾ و ﴿الخلاق العليم﴾ با صیغه‌ی مبالغه آمدند.

۹ـ ﴿أن يقول له كن فيكون﴾ شامل استعاره‌ی تمثیلی می‌باشد.(۲)

فواید: ملکوت صیغه‌ی مبالغه است و معنی آن عبارت است از ملک وسیع و تام، مانند «جبروت» و «رحموت» که معنی مبالغه می‌دهد.

۱ـ شیخ‌زاده ۳/ ۱۴۰.

۲ـ به کتاب «تلخیص البیان فی مجازات القرآن» تألیف شریف رضی ۱/ ۱۹۲ مراجعه کنید.

یادآوری: علامه ابن‌کثیر گفته است: به اثبات نرسیده است که پیامبر ﷺ در روز خندق از شعر عبدالله‌بن رواحه تقلید کرده و گفته است: «**اللهم لو لا أنت ما اهتدینا**» و در روز حنین هنگامی که بر استرش سوار بود، گفت: «**أنا النبی لاکذب، أنا ابن عبدالمطلب**» و فرموده‌ی «**هل أنت إلا أصبح دمیت و فی سبیل‌الله ما لقیت**»، بلکه تمام اینها به طور اتفاقی رخ داده است و پیامبر قصد گفتن شعر را نداشته بلکه خود به خود از زبانش جاری شده است. و تمام این مطالب از فرموده‌ی خدا درک و فهم می‌شود که می‌فرماید: ﴿**و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له**﴾![1] به دقت در آن بیندیش که نفیس است.



۱ـ مختصر ابن کثیر ۳/۱۷۶.